۳۸۴

۳

۳۴
۲۴

۳۴
تفسیر خلاصة المنهج
۲۴

فهرست شد
مرداد

۱۳۸۷ / ۸ / ۲۳

کتابخانه [redacted] قدس

/فارسی

اسم کتاب تفسیر خلاصة المنهج (جلد دوم)
مصنف ملا فتح الله شریف کاشانی
مؤلف

خطی نسخ ۲۱ سطری
چاپی

سال چاپ یا تحریر ~~۱۳...~~ ۱۰۸۵ عدد اوراق ۴۷۳
جزء کتاب تفسیر شماره
شماره عمومی ۱۰۲۶۴ شماره قبض
واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف مرداد ماه ۱۳۴۹
طول ۲۹ عرض ۲۰

بارکدینگ شد
۴۱۳۵۳

۴۷۷

بازبین شد
ق ۱۳۵۴۱

کتابخانه آستان قدس
[illegible]

سورهٔ مریم از ابی بن کعب روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هرکه سورهٔ مریم بخواند حق تعالی
او را ده حسنه بدهد بعدد هرکه تکذیب زکریا و تصدیق وی کرده و هرکه تصدیق و تکذیب یحیی و مریم و عیسی و ابرهیم
و اسمعیل و یعقوب و موسی و هارون و ادریس علیهم السلام کرده و هرکه دعوی ولد کرده بر خدای تعالی
و هرکه نکرده و از صادق علیه السلام مرویست که هرکه بر قراءت این سوره مواظبت نماید نمیرد تا آنکه
مراد او باشد در دنیا در نفس و مال و ولد بیابد و در آخرت از اصحاب عیسی بن مریم علیهما السلم باشد
و مقابل پادشاهی سلیمان ع در جنت باو دهند و درجه او را بلند گردانند و بباید دانست که چون حق تعالی
ختم سورهٔ الکهف نمود که توحید و امر مردمان بان نمود افتتاح این سوره کرد بذکر انبیا علیهم السلام که
بر طریقه توحید بودند و داعی بندگان بان و فرموده که سُورَةُ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ثَمَانٍ وَتِسْعُونَ آيَةً

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

كٓهٰيٰعٓصٓ عبد الله عباس فرمود که کهیعص ناهیست از نامهای الهی مؤید این است که
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در بعض ادعیه فرموده که یا کهیعص یا حمعسق اغفر لی و کلبی گفته
که این ثنائیست که حق تعالی خود را گفته و کسی را بر حقیقت معنی آن اطلاع نیست و از عطا نقلست که سعید جبیر
از ابن عباس نقل فرموده که کاف مفتاح باسم کافی و کریم و کبیرست و ها افتتاح رب باسم هادی و یا افتتاح
بحکیم و رحیم و علیم و مجید و حمید و عین اشعار باسم عزیز و علیم و عظیم و عادل و صاد ایما بصادق و در
[illegible] [illegible] ست به یا من یُجیر ولا یجار علیه و یا من یجیب دعاه و نزد بعضی این اسم بهترین اسمای

الهیت و گویند اسم این سوره است ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ یاد کردن بخشش پروردگار تست
بنا بر اقوال دیگر معنی آنست که اینکه خوانده میشود بر تو ذکر بخشش آفریدگار تست عَبْدَهُ زَكَرِيَّا
بندهٔ خود را زکریا بن آذر و آن بخشش اجابت او سبحانه بود دعای زکریا را در طلب ولد و او از
انبیای بنی اسرائیل بود پس قصهٔ او را بخوان و یا تو قرائت کن از اولاد رجعیم بن سلیمان بن داود علم
و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان بود و قصهٔ او را بخوان و یاد کن برای امت خود إِذْ
نَادَىٰ رَبَّهُ چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب قربان
نِدَاءً خَفِيًّا خواندنی پنهان چه دعای اخفا در اجابت نزدیکترست بجهت آنکه از ریا دورترست
و گویند که خفاء آن بجهت آن بود که از بنی اعمام خود شرم میداشت که در نود سالگی با وجود زن نود و نه ساله
نازاییده از خدا طلب فرزند کند و دعای او این بود که قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي
وَهَنَ الْعَظْمُ بدرستی که سست شده است استخوانهای من که ستون بدنست مِنِّي از من و چون
این عضو که اصل اعضاست سست شده است اعضای دیگر بطریق اولی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا
و افروخته گشت سر مرا از پیری یعنی چنانکه تاریکی و سیاهی بنور مشتعل میشود سیاهی موی بسفیدی پیری
مشتعل گشت و همچنانکه آتش در جای اندک همه اعضای او را فرو گیرد و بجای دیگر سرایت کند سفیدی موی
من که در یکجا جمع شده بود بموضع دیگر سرایت کرده و همه سفید شده وَلَمْ أَكُنْ و نبوده ام من
بِدُعَائِكَ رَبِّ بخواندن من ترا ای پروردگار من شَقِيًّا بی بهره و نا امید یعنی هرگاه که
دعا کرده ام باجابت رسانیده و مرا محروم نگردانیده و من بحسن اجابت تو خو گرفته ام پس
درین دعا مرا محروم و نا امید مگردان و اجابت آن فرمای و بعد از عرض دعا شرح حال خود که باعث
دعاست بیان میکند و میگوید وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ و بدرستی که من میترسم از اولیای که وارث
[illegible] من بنی اسرائیل اند و ترکهٔ مرا در موضع که غیر رضای تو باشد خرج کنند
[illegible] امْرَأَتِي عَاقِرًا و زن من نازاینده است و در پیری و
[illegible] مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا از نزد خود فرزندی که او اولی باشد

بترکه ومع ذلك ولی عهد من وستولی امور من و یا ولدی که یا ولیّ از اولیا و دوستی از دوستان تو
باشد تا از دروی استحقاق یَرِثُنِی میراث برد از من تو که مرا وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ
و میراث کیرد از آل یعقوب بن ماثان که پدر مریم بود و نزد کلبی برادر زکریا بوده وکویند
یعقوب بن اسحق بن ابرهیم است زیرا که زکریا خواهر مریم را خواسته بود که دختر عمران بوده
نسب او متصل بود بیعقوب پیغمبر علیه السلام و نزد سدی زن او از اولاد سلیمان بن داود
بوده و داود از اولاد یهودای بن یعقوب و یهودا از نسل هارون و هارون از اولاد
لاوی بن یعقوب جمیع اصحاب ما باین استدلال کرده اند برآنکه انبیا مال را میراث میکذارند
نه آنکه ما یعرف خود را صدقه میکویند زیرا که مراد بارث مذکور مال است نه علم و نبوت ولفظ
میراث را در لغت و شریعت اطلاق نمی کنند مکر برآنچه نقل کرده می شود از مورث بوارث از مال
در غیر اموال استعمال نمیکنند مکر بطریق مجاز و از حقیقت بمجاز نقل کردن خلاف اصل است
بدون دلیل غیر جایز و دیکر آنکه زکریا بعد از ین فرمود وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا یعنی بکردان
فرزند مرا ای پروردکار من شایسته و پسندیده که از قول و عمل او راضی باشی و همیشه مطیع و فرمان بردار
تو باشد پس اکر مراد از وارث نبوت باشد چنانکه مخالفین میکویند زکریا را ذکر آن بعد از ین دعا
بی معنی بود و لغو و عبث باشد همچنانکه نیکو نیست که کسی کوید که بار خدایا پیغمبری با فرست و او را عاقل
و مرضی خود کردان زیرا که هرکاه شخصی را منصب نبوت باشد البته متصف خواهد بود با رضا و آنچه
اعظم از آن است و مؤید اینست آنچه زکریا تصریح فرموده که میترسم از بنی اعمام خود بعد از موت
خود پس طلب وارث بجهت خوف او باشد از بنی اعمام و این خوف معقول نیست مکر بمال نه بنبوت و
علم زیرا که زکریا اعلم از آن بود که او سبحانه نبوت و علم بکسی دهد که از اهل آن نبوده باشد پس آنکه
مخالفین از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که نَحْنُ اَنْبِیَاءُ
محض افترا باشد و عین عناد و طغیان و لهذا سید ابد
استثنا فرمود نموده بآیه یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ

میراث او بنی اعمام او منتقل شود و آنرا در فسق و فجور صرف کنند و موجب ازدیاد فسوق و معصیت
ایشان شود از حق تعالی طلب فرزند صالح نمود که مرضی او سبحانه باشد و ماموربامر او و بعد از دعا سر بسجده
نهاد و تضرع بسیار نمود که منادی کرم ربانی وعده اجابت دعا داده ندا کرد که یَا زَکَرِیَّا
إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زکریا بدرستی که ما بشارت میدهیم ترا بِغُلَامٍ اسْمُهُ یَحْیَی به پسری که نام
او یحیی است لَمْ نَجْعَلْ لَهُ نیافریدیم مر او را مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا پیش از ین همنامی یعنی هیچکس
قبل از ین اسم مسمی نبوده و این جهت شرف اوست و نزد ابن جبیر سمی بمعنی مثل است یعنی هیچکس
را پیش از و بصورت و هیات او خلق نکرده بودیم یا از آن حیثیت که از زن عاقر در وجود
آمده و هیچ فرزند از زن عقیم متولد نشده یا باعتبار وفور علم و کثرت حکمت و فضیلت او از
ابی عبد الله علیه السلام روایتست که همچنانکه یحیی علیه السلام را سمی نبود امام حسین علیه السلام را نیز
سمی نبود یعنی پیش از و هیچ کس بنام او نبود و آسمان بر هیچ کس کریه نکرد مکر بر یحیی و امام حسین
علیهما السلام که جبل صاح بن بر دو بکریست کفتند که کریه آسمان بچه طریق بود فرمود
که در وقت طلوع و غروب سرخ می شد و قاتل یحیی ولد الزنا بود و قاتل امام حسین علیه السلام
نیز ولد الزنا بود ثعلبی آورده که حق تعالی قبل از ذکر آن فرمود که اراده او تعلق کرفته بود
که بعد از و کسی را بظهور آورد که او را بکمالات تامه و فضایل کثیره و علوم جلیله اختصاص دهد
که هیچ کس بآن مرتبه نرسیده باشد و اسم سامی او را از نام همایون فرجام خود مشتق سازد
و قد قال العرش محمود او هذا احمد القصه چون زکریا بشارت فرزند شنید از دوی تعجب
نه بروجه استبعاد از قدرت الٰهی قَالَ کفت رَبِّ ای پروردکار من أَنَّی یَكُونُ لِی غُلَامٌ
چکونه باشد مرا پسری وَكَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِرًا و حال آنکه هست زن من نازاینده
وَقَدْ بَلَغْتُ و بدرستی که رسیده ام من مِنَ الْكِبَرِ از بزرکی سال و غایت پیری
عِتِیًّا بنحافت و حالت یأس و خشکی اعصاب و عظام و ضعف قوی و از حسن
منقولست که این سخن بر طریق استعلام استاد کیفیت و لد آوردن یعنی بار خدایا

سورهٔ مریم

ما را چون خواهی ساخت باهم درین پیری و بزرگ سالی قدرت خود از زانی خواهی داشت

قال گفت فرشته بامر خدا در جواب که ای ذکریا کذلک امر اینچنین که تو گفتی یعنی هم

درین پیری ولد موعود موجود خواهد شد قال ربک گفت پروردگار تو هو این کار

که آفریدن فرزندست درین سن از این دو شخص علی هین بر قدرت من آسانست زیرا که قوة

تو کنم تا در مباشرت قدرت یابی و رحم زن ترا گشاده کردانم تا نطفه را جذب کند و آنرا بحد ولد

رساند وقد خلقتک وبدرستی که آفریده ام ترا من قبل پیش از یحیی بوجود آوردم ولم تک

شیئا وحال آنکه نبودی چیزی معدوم صرف بودی ترا از عدم بوجود آوردم و چون ترا از

عدم بوجود آوردم پس قادر خواهم بود در آفریدن فرزند از دو پیر و زایل ساختن مانع

ولد که آن عقر زوجه تست آسان ترست از ابتدای آفریدن از حضرت ابی جعفر علیه السلام

مرویست که یحیی بعد از این بشارت به پنج سال متولد شد القصه ذکریا علیه السلام از این مژده

مسرور گشت اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد از مدت دیگر بظهور خواهد

رسید و بجهة این قال گفت رب اجعل لی ای پروردگار من بگردان برای من یعنی نما

مرا ایة علامتی و نشانی که بدان قرب وقوع این واقعه معلوم کرده و بآن استدلال کنم بر رسیدن

آن زمان وجود ولد قال گفت خدای مر ذکریا را ایتک نشان تو برین آنست که الا

تکلم الناس سخن نتوانی گفت با مردمان ثلث لیال سه شبانه روز سویا

بی دردی و بیم سوسه یعنی سه شبانه روز تمام و نزد اکثر مفسران مراد بسویا صحیحست و سالم یعنی

قادر نباشی بر سخن کردن و حال آنکه سوی الخلقه و تندرست باشی نه که بجهة علتی باشد القصه بعد

از این بشارت و بیان علامت وقتی قراءت زبور میکرد و به تسبیح مشغول بود که ناگاه

یکبار زبان او بسته شد و اصلا نتوانست که سخن کند مردمان بنا بر عادت خود بر در مسجد

منتظر بودند تا ذکریا بیرون آید و با ایشان نماز کنند فخرج پس بیرون آمد

علی قومه بر گروه خود صباح آنروز که در شب زن او حامله شده بود من المحراب از مصلی خود

واثبات

و اثبات ان بر عدم قدرت او بر تکلم اطلاع پیدا کردند بدانستند که اثر اجابت دعای وی بفعل

آمده خوشحال گشتند فاوحی الیهم پس اشارت کرد حضرت ذکریا علیه السلام بسوی ایشان

بدست خود ان سبحوا آنکه نماز کذارید یا تسبیح کنید خداوند خود را و بکرار و قیام نماید

بکرة در بامداد که پیش از طلوع آفتابست و عشیا در شبانگاه که بعد از غروب

آنست و بعد از سه شبانه روز که بر همنوال که گذشت ذکریا بحال خود آمده و یحیی بعد

از مضی مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس پوشیده بود و با اخیار بطریق عبادت

و اطاعت موافقت میفرمود تا وقتی که وحی بدو فرود آمد و از حق تعالی بدو خطاب رسید که

سوره مریم

یا یحیی خذ الکتاب فرا گیر کتاب توریة را بقوة بقوتی که ترا دادیم باخذ آن

و عمل بران واتیناه الحکم و دادیم یحیی را حکمت که آن فهم توریة بود و دانستن

احکام آن صبیا در حالتی که کودک بود در سن سه سالگی ابن عباس فرموده که معنی آنست

که او را شعور دادیم در حالت سه سالگی عیاشی باسناد خود از علی بن اسباط روایت کرده

که او گفت که روزی نزد ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام رفتم و او در سن پنج سالگی

بود در حسن اخلاق و فهم و ذکای او تامل کردم فرمود که حق تعالی اخذ امامت میکند بر

همان طریق که اخذ نبوت میکند بعد از ان این فرمود و آیه را تلاوت فرمود که فلما بلغ

اشده و استوی اتیناه حکما و علما و اتیناه الحکم صبیا تا آخر بعد از ان فرمود که جایزست

که حق تعالی عطای نبوت کند در چهل سالگی و جایزست که آنرا کرامت کند در کودکی ذلک

فضل الله یؤتیه من یشاء و از ضحاک نقلست که یحیی در وقت سه سالگی بود کودکان

محله او را گفتند که بیا تا بازی کنیم فرمود که ما را از برای بازی آفریده نشده ایم این سخن

پندی عظیم است بیخبران بازیچه غفلت را که عمر خود را ببازیچه و لهو و لعب میکذرانند

و مدام فریب انما الدنیا لهو و لعب مشغول و مقیدند القصه حق تعالی میفرماید

که ما دادیم به یحیی حکم و فهم توراة در حین کودکی و حنانا و کمال رحمت و عطوفت

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

من لدنا از نزد خود یعنی آن مردمانرا بطاعة خدا میخوانند و از معصیت دور میکردانیدند
و گویند مراد بحنان خوف و خشیت و نهایت ترس کاری او بود وزکوة و دیگر دادیم او را
طهارت و عمل پاکیزه یعنی لطف الهی شامل حال او شده و از اول صغر تا زمان انقضای اجل
پاکیزه بود از جمیع خبایث و معایب یعنی او را دادیم برکت و زیادتی در علم و عمل وکان
تقیا و بود ترسنده و پرهیزکار از جمیع منهیات و مطیع در جمیع حالات که هرگز هیچ
خطیئه در خاطر خطور نکرده بود چه جای آنکه او را بفعل آورد وبرا بوالدیه و بود
نیکوکار بر پدر و مادر و مهربان و فرمان بردار ایشان ولم یکن جبارا و نبود
سرکش یعنی عاق والدین و گردن کش بر مردمان عصیا و نبود مرتکب کار خود را
بی فرمان وسلام علیه و سلام ما بر یحیی است یوم ولد روزی که متولد شد
ویوم یموت و روزی که بمیرد ویوم یبعث و روزی که برانگیخته شود حیا
زنده مراد سلام نزول رحمت اوست و تحیت او سبحانه است بر وی در دنیا و آخرت تخصیص
این سه موضع بذکر یعنی آنست که وحشت ترین مواطن است چه مولود چون متولد شد خود
را در مقام خارج یابد که مطمئن در آن بوده نبیند مرویست که خداترسی یحیی علیه السلام
بمرتبه بود که چون احوال قیامة شنیدی فی الحال از آرام گشتی و مرغ دلش در اضطراب افتادی
و از لباسها بپلاس قناعت کردی و از طعام بنان خشک اکتفا نمودی و در چهار سالگی توریة را
حفظ کرده بود و در ده سالگی بر جمله احکام شرع واقف شده بود و با چنین مرتبه چندان گریه کرده بود
که گوشت و پوست از رخساره مبارکش ریخته بود و همین رگ و پی و استخوان مانده بود و مادرش
از سر شفقت ده بار پشمینه بر محل دو آب چشم او بسته بود و هر لحظه آنرا بر داشتی و بفشردی
و باز بجای خود نهادی روزی زکریا گفت الهی فرزندی از تو خواستم که سرور سینه و راحت
جان من باشد این سرور از سینه من بیرون برد و داغ غبار بر جانم نهاد و دیگر تحمل گریه
و ناله او ندارم خطاب آمد که تو از من فرزند ولی طلبیدی میدانی که صفت اولیاء گریستن

وچون فوت شد چیز نامشهود میکند که هرگز ندیده و وقتی که مبعوث گردد خود را در محشر عظیم پرهول بیند

و نالیدن

و نالیدن و بار محنت کشیدن باشد و بنای محبت بر ضربت قهرست و غذای محبان ما شربت ذم القصه
خوف حضرت یحیی بمرتبه بود که در مجلسی که او حاضر بودی زکریا از عقوبت الهی کلمه نگفتی و جز شرح آثار
رحمت ماشایی نکردی چه یحیی را قوت استماع آیات خوف و وعید تاب نبود واگر در آن باب شمه شنیدی
از گریه بهلاکت نزدیک رسیدی روزی حضرت زکریا بالای منبر بر آمد و از چپ و راست نگریست
یحیی را ندید و یحیی در پس ستونی نشسته بود و گلیمی بر خود پیچیده و چون یحیی در نظر وی نیامد سخن
از وعید الهی در میان نکند وگفت ای مردمان در دوزخ کوهی است از آتش نام آن غضبان
هیچ کس را آنجا نگذارد مگر از گریستن ترس خدا یحیی چون این کلمه بشنید نعره بزد و بر جست و گلیم از دوش
بیفکند و قدم از مسجد بیرون نهاد و فریاد میکرد که وای بر آنکس که غضبان جای او بود و این کوه
نفسان ماوای او پس نعره میزد و ناله میکرد تا از شهر بیرون رفت زکریا از منبر بزیر آمد و بخانه
خود در رفت و مادر یحیی را گفت که من ندانستم که پسرت در مسجدست و شمه از وعید ربانی بیان کردم
وی سر و پای برهنه از مسجد بیرون رفت و شنیدم که روی بصحرا نهاد بیا تا از پی او رویم مبادا که از
بیخودی بجای افتد پس مادر و پدر از عقب پسر روان شدند و سه شبانه روز در کوه و صحرا دشت
قدم میزدند و هیچ اثری از یحیی نمیدیدند و خبر او نشنیدند و صباح روز چهارم بشبانی رسیدند
پرسیدند که از یحیی خبر داری گفت من او را ندیده ام اما امشب که از این کوه ناله و زاری بیرون می آید
و گوسفندان من از سبب آن ناله از چریدن فرو مانده اند و گوش بران ناله نهاده اند و آب از دیده
میبارند زکریا گفتا این نشان ناله یحیی است پس پدر و مادر روی بآنطرف نهادند مادر زودتر
رسید یحیی را دید در گوشه بسجده افتاده و چندان گریسته که جای سجده گاه او از آب چشم او گل شده
مادرش بنشست و سر وی او را از گل و خاک پاک میکرد و بر کنار خود نهاده یحیی دیده برهم داشت
خیال کرد که ملک الموت است بقبض روح او آمده گفت ای عزرائیل پدر و مادر پیر دارم چندان مرا
امان ده که از ایشان بحلی حاصل کنم مادرش گفت ای جان مادر عزرائیل نیست مادرت یحیی دیده باز
کرد مادر را دید دیده باز کرد بر جست و خواست که بگریزد مادرش پستان بدست گرفت و گفت ای جان مادر

سورة مریم

بحق شیری که از این پستان خورده که با من بخانه آی درین حال حضرت زکریا نیز در رسید و بمبالغهٔ تمام
یحیی را بخانه بردند و سه شبانه روز بود که یحیی طعام نخورده بود و مادری آش عدس بخشید مقداری
از آن تناول نمود میل خواب نمود تحفه در خواب او را گفت که ای یحیی مگر غضبانرا فراموش کردی
و بخود دیدی و بخفتی یحیی بیدار شد و برجست و روی بصحرا نهاد آری بلا متوجه ارباب ولایت است
و محنت متعلق ارباب محبت هرکجا بنای محبت نهاده اند دری از محنت بر وی گشاده اند هر کرا
الله سبحانه دوست دارد او را ببلاء مبتلا سازد و بمحنت ممتحن گرداند و قتل یحیی بن زکریا از سبب
آن بود که ملک آن زمان را زنی بود آن زن از شوهر دیگر دختری بغایت جمیله داشت و خود
پیر شده بود و میخواست که دختر خود را بشوهر خود دهد ملک درین باب با حضرت یحیی علیه السلام
مشورت کرد یحیی فرمود که آن دختر بر تو حرامست ملک ترک آن دختر کرد آن فاجره ازین صورت
برنجید و صبر کرد تا ملک روزی مست و بیخود بود دختر را بیاراست و بنظر او بجلوه در آورد ملک
قصد دختر کرد زن گفت این میسر نشود تا یحیی را نکشی وصال میسر نیست چه شیربهای من قتل یحیی است
ملک بکشتن یحیی علیه السلام امر کرد کسی از مقربان ملک گفت که بیشتر بیرحمیها بیکشت تا بر کشنده بر خود
دعای بد نکنند ملک گفت چنین باشد پس بخانه زکریا در آمدند او با پسر در نماز بود یحیی را از پهلوی
پدر کشیدند و بر بستند و قصد زکریا کردند وی بگریخت گروهی در عقب او روان شدند چون بوی
نزدیک شدند زکریا اشاره کرد بدرختی که در آن موضع بود درخت شکافته شد زکریا علیه السلام
بمیان آن در آمد ابلیس گوشه ردای زکریا را گرفته در بیرون درخت بداشت و درخت فراهم
آمد کفار در رسیدند ابلیس را بصورت پیری دیدند از وی پرسیدند که بدین صفت پیری در پیش ما
میرفت بکجا شد ابلیس ایشانرا دلالت کرد که آن مرد در درون این درخت است و گوشه ردا
نشانه ایشان نمود گفتند ای پیر او را چه تدبیر از میان این درخت بیرون آوریم گفت او را
چرا بیرون می آورید گفتند تا او را بکشیم ابلیس گفت همچنین او را هلاک میتوان کرد پس ایشانرا
تعلیم داد که تا اره دو سر ساختند و بر سر درخت نهادند و خواستند که بدو نیم ببرند از عالم غیب

این ندا رسید که ای زکریا مبادا که ناله کنی و آهی کشی که نامت از جریدهٔ صابران محو کنم پس چون
اره بفرق زکریا رسید گفت خدایا هزار شکر که خون من بر سر کوی محبت تو می ریزند آنگاه صبر
میکرد و آه نکرد تا بدو نیمه شد بریدند جمعی که حضرت یحیی را به درگاه ملک برده بودند فرمان
رسید که هم او را در بیرون بقتل رسانند و سر او را بیاورند آن کافران بیرحم سر یحیی مظلوم را
در طشتی بریدند بجهت آنکه علماء آنروز گفته بودند که اگر خون یحیی بر زمین آید دیگر گیاه از
زمین نروید پس آن خونرا در چاهی ریختند خون در چاه بجوش آمد حق تعالی بخت النصر را برایشان
گماشت تا هفتاد هزار کس از گروه بنی اسرائیل کشت بعد از آن خون یحیی از جوش فرو نشست ابن
عباس از پیغمبر روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله که بوحی آمد که بجهت قتل یحیی هفتاد هزار کس
سورة مریم
را کشتم برای فرزند تو حسین هفتاد هزار بار هفتاد هزار کس را خواهم کشت و حق تعالی بعد از
قصهٔ زکریا و یحیی بیان قصهٔ مریم و عیسی میکند برین وجه که وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ
در قرآن مَرْيَمَ قصهٔ مریم بنت عمران بن ماثان را و او پیوسته در مسجد قدس بعبادت مشغول
بودی و بوقت عذر زنان بخانهٔ خالهٔ خود رفتی و بعد از پاکی بمسجد آمدی وقتی در خانهٔ خالهٔ خود بود
که بغسل محتاج شد موضعی معین کرد که از خانه دور باشد تا در آنجا غسل کند إِذِ انْتَبَذَتْ
چون بگوشه رفت و منفرد شد مِنْ أَهْلِهَا از اهل خود یعنی از خاله و قوم خود مَكَانًا
شَرْقِيًّا در جای که جانب شرقی بود یعنی بطرف آفتاب برآمدن از بیت المقدس یا از سرای خاله فَا
تَّخَذَتْ پس فرا گرفت مِنْ دُونِهِمْ از پیش ایشان حِجَابًا پرده یعنی از پیش نظر اهل خود
پرده بربست تا مانع دیدن ایشان شود بعد از آنکه غسل کرد و جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا
إِلَيْهَا پس فرستادیم بسوی او رُوحَنَا روح خود را یعنی جبرئیل که دین الهی بوحی آورد
بانبیا زنده شد همچنانکه بدن بروح حیات یافته فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متصور شد برای مریم
بَشَرًا سَوِيًّا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی بخلقه تمام خود را بمریم نمود در کشف
آورده که جبرئیل بصورت امرد صبیح الوجه جعد موی برآمده نزد مریم آمد این آیه دال بر

کمال عفت و ورع اوست که از صورت چنین بخدا استعاذه کرده قالت انی اعوذ گفت
مریم که من پناه میگیرم بالرحمن بخدای بسیار بخشش منک از بدی که تو خواهی بمن رسانید
از نزد من بیرون رو ان کنت تقیا اگر هستی پرهیزکار مراد آنست که اگر چه تو بصفت
تقوی و ورع آراسته از نزد من دور شو و گرد من مگرد یا آنکه اگر چه تو متورعی و متقی من از
تو پرهیز میکنم و پناه بحق میگیرم چه جای آنکه چنین نباشی و گویند که تقی نام شریری و فاسقی بوده
در آن زمان که متعرض زنان می شد و بر عکس او را این نام نهاده بودند و قصه او را مریم
استماع نموده بود با خود گفت که مگر اوست از وی پناه برد بخدای تعالی حضرت جبرئیل چون اضطراب او
بدید قال گفت انما انا جز این نیست که من رسول ربک فرستاده آفریدگار توام
لاهب لک تا بخشم ترا بامر او غلاما زکیا پسری پاکیزه از آلودگی عصیان
و ترقی نماینده در افعال خیر و پرهیزکار و پارسا قالت گفت مریم او را از روی تعجب
انی یکون لی غلام چگونه باشد مرا پسری ولم یمسسنی بشر و حال آنکه نسوده
مرا آدمی متنفس در عرف و شرع کنایتست از نکاح صحیح یعنی هیچ کس بطریق نکاح شرعی با من مباشرت
نکرده ولم اک بغیا و نبوده ام زناکار و جوینده فجور و در گذرنده از حد شرع بسبب زنا
پس چگونه مرا فرزند باشد قال گفت جبرئیل کذلک امر چنین است که تو گفتی که هیچ کس بنکاح
و سفاح ترا مس نکرده اما قال ربک گفت پروردگار تو هو این کار که دادن ولد است
بی پدر علی هین بر من آسانست و هیچ دشواری ندارد و ایجاد ولد بدون والد
بجهت آنست که تا بآن بیان کنیم و آشکارا سازیم بر تو قدرت خود را ولنجعله و تا بگردانیم او را
آیة للناس علامتی برای مردمان که بتدبر در آن کمال قدرت ما را دریابند ورحمة
منا و او راست بخششی از ما برای آنکه بدو بگروند و راه یابند بما وکان و هست آفریدن او
بی پدر امرا مقضیا کاری حکم کرده شده و مقرر گشته و نوشته در لوح محفوظ و چه امر الهی
بآن متعلق گردد البته واقع شود پس ای مریم مطیع و منقاد امر ما باش چون مناظره و مباحثه میان

مریم

مریم و جبرئیل واقع شد مریم رضا بقضا داده خاموش شد پس جبرئیل علیه السلام نزدیک وی آمد
باد در گریبان او یا در آستین او یا بدهان او بادی بدمید و آن باد بجوف او در آمد
فحملته پس بار گرفت بعیسی علیه السلام مرویست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گریبان
جبه مریم را جبرئیل بدست گرفت و باد در آن دمید در همان ساعت ولد در رحم او بحد کمال
رسید همچنانکه بچه نه ماهه باشد در رحم مادر پس از موضع غسل خود بیرون آمد بجهت گرانی حمل
پا را بر زمین می کشید خاله او چون در وی نگاه کرد و آن حال را دید بسیار پریشان گشت
مریم بجهت حیا و شرمندگی از زکریا از آن منزل بیرون رفت فانتبذت پس یکسو رفت
سوره مریم
به با آن حمل و منزوی شد مکانا قصیا از جای که دور بود از شهر ایلیا الی
جذع النخلة بسوی تنه درخت خرما از ابن عباس روایتست که مریم چون از شهر بیرون
آمد و در صحرا درخت خرمای دید که شاخهای آنرا بریده بودند و تنه خشک مانده و سالخورده
و این در فصل زمستان بود و سرمای سخت پناه بآن درخت برد و پشت بوی باز داد و آن
درخت فی الحال سبز شد برگی آورد و خوشهای خرمای تر از وی آویخته شد چون مریم در
پای درخت قرار گرفت از درد دلتنگی و شرمساری او از قوم و شنیدن سخنان نالایق از ایشان
نه بجهت کراهت از حکم خدا قالت گفت یا لیتنی مت کاشکی من مردمی قبل هذا
پیش از این حال وکنت نسیا منسیا و می بودم چیزی حقیر و رها کرده شده و
فراموش شده که هیچ کس نام من نبردی و مرا نشناختی و اکنون که مردم بیت المقدس مرا شناسند
و دانند که دختر امام ایشانم و در کفالت حضرت زکریا بوده ام و هنوز بعادت زنان مبتلا
نشده و شوهر نکرده ام از خجالت این حال چکنم و چه چاره سازم چون جبرئیل از وی این سخن شنید
و جزع و فزع او را مشاهده کرد فناداها پس آواز داد مریم را من تحتها از زیر قدم او
از زیر قدم یا فرشته دیگر از زیر درخت او را بخواند و نزد اکثر مفسران عیسی علیه السلام
در شکم مادر ندا کرد و بعضی من تحتها میخوانند بفتح میم یعنی آواز داد مریم را کسی از پایین

او یا جبرئیل یا فرشتهٔ دیگر یا عیسی ع **الا تحزنی** اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و غم مخور
و از سخنان بی ادبانهٔ مردمان اندیشه بخود راه مده **قد جعل ربک** بدرستی که گردانید
یعنی آفرید و روان ساخت آفریدگار تو **تحتک** در زیر قدم تو **سریا** جوی آب که بیاشامی
از آن و بدان طهارت کنی از ابن جبیر مرویست که پایین مریم نهری بود که خشک آب منقطع شده
بود و خشک گشته حق تعالی بجهة مریم آنرا جاری گردانید و از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست
که عیسی علیه السلام پا را بر زمین زد چشمهٔ آب جاری شد و باو ندا کرده شد که **وهزی الیک**
و بجنبان و میل ده بسوی خود ای مریم **بجذع النخلة** تنهٔ خرمای خشک شده را **تساقط**
تا فرو ریزد و حفص تساقط میخواند بضم طا و کسر قاف یعنی تا بیندازد آن درخت
علیک بر تو **رطبا جنیا** خرمای تری از بار چیده **فکلی** پس بخور از خرمای تر
واشربی و بیاشام از آب **وقری عینا** و روشن کن چشم را یعنی خاطر خود را خوش دار
بفرزند و سبز شدن درخت خرمای تازه دادن که مناسبت بحال تو دارد آورده اند
که چون مریم بجملهٔ طیبهٔ وهزی الیک مخاطب گشت گفت بار خدایا پیش ازین که تندرست
بودم و رنجور نبودم روزی بمن میرسانیدی بی آنکه مرا سعی باشد کرد اکنون بدرد
مخاض گرفتارم مرا میفرمایی که درخت بجنبان تا خرما بیفتد این چه حکمت خطاب آمد که تو
پیش ازین مجرد بودی و بالکلیه خاطر متوجه ما اکنون گوشهٔ دلت تعلق بعیسی دارد کرده
القصه حق تعالی جمعی از ملائکه فرستاد که تا بگرد مریم در آمدند و آن هنگام که عیسی متولد شد او را فرو
گرفتند و بشستند بآن چشمهٔ آب و در حریر بهشت بپیچیده در کنار مریم نهادند و بوی ندا رسید که ای
مریم نذر کن که امروز روزهٔ صمت بداری **فاما ترین** پس اگر ببینی **من البشر**
احدا از آدمیان کسی را و او از تو پرسد که ای فرزند از کجاست **فقولی**
پس بگوی مر او را **انی نذرت** بدرستی که من نذر کرده ام **للرحمن صوما** برای خدا روزه
و گویند روزهٔ ایشان ترک طعام و کلام بود و این را روزهٔ صمت گویند و در شرع ما منسوخ است

فلن

٨

فلن اکلم الیوم پس سخن نخواهم گفت امروز **انسیا** با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم
و با حق تعالی مناجات میکنم آورده که چون اهل مسجد مریم را در محراب نیافتند بتفحص او
مشغول شدند و از همه جا و هر کس میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت اللحم دیدم قوم او
بدانجا رفتند چون مریم ایشان را بدید حضرت عیسی را علیه السلام در بر گرفت و متوجه ایشان شد
عیسی علیه السلام در بر مادر بسخن در آمد و گفت ای مادر من بندهٔ خدا و رسول اویم و از قوم خود
اندیشه مکن و در سخن گفتن مرا با ایشان گذار **فاتت به** پس آورد مریم عیسی را **قومها** بقوم خود
تحمله در آن حالت که بر داشته بود او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد و کودک را در بر
او دیدند بگریستند چون او از خانوادهٔ نبوت و طهارت مشهور بود چون این حال از و مشاهده کردند
و آبا و امهات او بورع و تقوی و صلاحیت معروف بودند و وی بصفت عفت و ورع و طهارت — سورة مریم
مشهور بود چون این حال از و مشاهده کردند اندوهناک و غمناک شدند **قالوا یا مریم**
گفتند ای مریم **لقد جئت** بدرستی که تو آمدهٔ **شیئا فریا** بچیزی عجیب و بدیع که در
میان اهل بیت تو مانند آن نبوده و از مثل تو این صورت نیز متصور نه پس از تو این کار
بسیار عجیب و غریبست **یا اخت هرون** ای خواهر هرون و گویند او برادر پدری مریم
و بجز طریقت و صلاحیت مشهور بود و ابن جبیر گفته که او مردی فاسق بوده و مشهور بزنا و فساد
و مریم را بقبح عمل تشبیه باو کردند و بروایت ابن عباس و قتاده و کعب و ابن زید و
مغیرة بن شعبه از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که مراد بهرون مردی صالحی بود در
بنی اسرائیل که بصلاحیت و پرهیزکاری مشهور بود و هر که در صلاحیت شهرت می یافت
او را هرون میگفتند مرویست که چون وفات یافت چهل هزار کس تشییع جنازهٔ او کردند
و همه هرون نام داشتند بجهة تبرک اسم او پس معنی آنست که ای مانند هرون در صلاحیت
و تقوی **ما کان ابوک امرأ سوء** نبود پدر تو مرد بدی یعنی چنان شخصی
که عمل بد کرده باشد **وما کانت امک** و نبود مادر تو مزنیه بنت فاعود

بغیاً زناکار و فاجر یعنی تو از یک خانواده که هرگز مثل این عمل از ایشان صادر نشده
پس این امر عجیب و غریبست که از تو بظهور رسیده فاشارت الیه پس مریم اشاره کرد
بعیسی که با او سخن گویید و جواب از و بشنوید غضب ایشان زیاده گشت قالوا گفتند با مریم
کیف نکلم چگونه سخن گوییم من کان فی المهد چون حرف زنند با آنکه او
در دامن تست که بمثابه گهواره است و یا آنکه در خود گهواره است صبیاً در حالتی که کودک است
و اصلاً فهم خطاب و قدرت بر جواب ندارد آورده اند که چون مریم گفت جواب از این
کودک بشنوید گفتند که ای مریم با این عمل قبیح و فعل شنیع که از تو صادر شده اکتفا نکرده
با ما سخریت و استهزا میکنی و میگویی که طفل یکروزه جواب ما گوید پس در صدد آن
شدند که او را رجم کنند که ناگاه حضرت عیسی علیه السلام بفرمان حق تعالی دهن از پستان
بر داشته و رو بایشان کرد بزبان فصیح قال گفت ای قوم انی عبد الله بدرستی که من بنده
خدایم تقدیم اقرار عبودیت بخدا جهت بطلان قول کسانی است که دعوی ربوبیت او کردند
هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام چون دانست که جماعه بخلاف و غلات در حق او آنچه در
حق عیسی علیه السلام گفته اند میگویند همیشه فرمودی که انا عبد الله و اخو رسول الله صلی الله علیه و آله
و در نگین مبارک خود کنده بود که سبحان من فخری بانی له عبد یا کسا اغنای که
فخره تا دشمن از آن رست که بنده اویم پس انا عبد الله جهت رد اعتقاد رد قول غلات است
و اخو رسول الله جهت نواصب که بجهة عناد و حسد از مرتبه خلافتش منع کردند و بعد از آن فرمود
که این کلمه را بعد از من کسی دیگر نگوید مگر دروغگوی که دعوی غیر مرتبه خود کند مراد جماعتی اند
که بغیر حق دعوی خلافت کرده اند و او را در کنج خمول نشانیده اند باتفاق چنانکه عیسی را
پیش از بلوغ و وقت بلوغ و مشیت کمال و عقل داد تا اقرار کرد بعبودیت خدا و گفت انا
عبد الله هم چنین امیر المؤمنین علی علیه السلام را نیز قبل از بلوغ و تکلیف کمال عقل داده
تا حضرت رسول صلی الله او را دعوت کرد و محل و مرتبه او قابل دعوت آمد و باموراوامر

و نوا

و نواهی حضرت رسالت پناهی شد القصه چون قوم از حضرت عیسی علیه السلام انا عبد الله شنیدند
از آن متعجب شدند و گفتند این امری عجیب و غریبست همه متوجه حضرت عیسی علیه السلام شدند
تا از و دیگر چه صادر شود آتانی الکتاب داده است خدای مرا کتاب یعنی حکم کرده
در ازل که انجیل بمن دهد و ثعلبی آورده که معنی آنست که تعلیم داده مرا توریة در شکم مادر
و تقدیر کرده است در ازل که انجیل را از آن من نفرستد وجعلنی نبیاً و گردانیده است
مرا پیغمبر و بروایت ابن عباس و اکثر مفسران در همان حالت که متولد شد دعوی پیغمبری کرد
و تلاوت انجیل مینمود با این معجزه بندگان خدا را دعوت میفرمود و نیز فرمود و
جعلنی مبارکاً و ساخت خدای مرا با کرامت و برکت و نفع اینما کنت هر جا که باشم سوره مریم
و بهر موضع که توجه نمایم و در روایت صحیح آمده که عیسی علیه السلام در هر جا که بودی بیماران و اصحاب
عاهات و آفات نزد وی آمدندی و بدعای او شفا یافتندی و اگر جای قحط واقع شدی
و باران نیامدی چون بدانجا رفتی به برکت اقدام او علیه السلام باران آمدی و ارزانی شدی
واوصانی و وصیت کرد یعنی امر فرمود مرا خدای تعالی بالصلوة باقامت نماز
والزکوة و بدادن زکوة اگر مالک آن شوم ما دمت حیاً مادام که باشم
زنده و مخلص است که امیر المؤمنین علی علیه السلام باین صفات موصوف بود اول چنانکه گذشت
که عیسی علیه السلام گفت انا عبد الله جهت رد غلات بعد از آن فرمود که آتانی الکتاب
وجعلنی نبیاً جهت رد جهودان که او را ابن یوسف نجار میگفتند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نیز فرمود که انا عبد الله و اخو رسول الله رد غلات و نواصب اما ثانی همچنانکه حق تعالی
عیسی علیه السلام از زمان صغر نبوت داد و او را در خواندن توریة و انجیل قوت داد
و قدرت داد همچنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از زمان صغر سن موفق گردانید
و او موفق شده بدانستن علوم شریعت مصطفویه و فطنت او بر وجهی بود که هر چه از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله می شنیدی حفظ می نمودی و هرگز فراموش نمیکرد تا در حق او

آمد اُذُنٌ وَاعِیَةٌ اما ثالث همچنانکه به برکت عیسی ع اهل مرض شفا می یافتند به برکت
شاه اولیا اکثر اهل شرک از مرض کفر وجهالت خلاص میشدند وبنور هدایت ایمان
مستعد میشدند اما رابع همچنانکه عیسی علیه السلام که وَاَوْصَانِی الْکِتَابَ بالصلوة
وَالزَّکوٰةِ مَا دُمْتُ حَیًّا امیر المؤمنین علی علیه السلم نیز در بدنی ومالی عبادتش تا غایت
بود که شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد وحرص وی بر زکوة بروجهی بود که در
میان نماز زکاة داد ودر حق او این آیه آمد اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ تا آخر در شان
عالیشان او نازل شد شیخ سعید علیه الرحمه در کتاب روضة الواعظین آورده که چون
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را مادرش فاطمه از درون خانه کعبه بیرون آورد در حضور
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله توریة وانجیل وزبور وصحف وفرقان که هنوز نازل
نشده بود بالتمام خواند وشرح این را مفصلاً در کتاب روضة الواعظین باید دید واعتقاد
باید کرد که مادر عیسی را این مراتب از بیت المقدس ممنوع شد که این جا مکان عبادت است
نه جای ولادت ومادر مرتضی علی که در بیرون مکه بود با وندا رسید که باندرون رو که
این ولادت عین عبادت است پس دیوار شق شد وباندرون رفت وحضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلم متولد شد پاک وپاکیزه ونازنین بیت سجود خانه کعبه از آن شد بر همه واجب
که آنجا در وجود آمد علی ابن ابی طالب القصه عیسی ع بعد از آن بجهة تعلیم بندگان از
لطف ورفق وحسن صورت وسیرت خود ومادر وسایر بندگان خبر داد وَبَرًّا
بِوَالِدَتِی وگردانید مرا نیکوکار بر مادر ومهربان بر وی که رضای او حاصل کنم واز
فرمان او سر نپیچم وَلَمْ یَجْعَلْنِی ونگردانید مرا جَبَّارًا گردنکش که با بندگان تکبر کنم
شَقِیًّا بدبخت که بجهة تکبر فرمان او نبرم یعنی از جبار واشقیا نیستم بلکه با جمیع بندگان
بطریق تواضع سلوک میکنم ودایم منقاد اوسبحانه ام وَالسَّلَامُ عَلَیَّ وسلام خدای
بر منست چنانکه بر یحیی یَوْمَ وُلِدْتُ روزی که بزادم وَیَوْمَ اَمُوتُ در روز

[illegible]

که بمیرم

که بمیرم وَیَوْمَ اُبْعَثُ حَیًّا وروزی که برانگیخته شوم زنده در خبر است که روزی یحیی عیسی را
گفت که تو بهتر از منی شفیع من باش در نزد خدا در طلب مرتبه بلند ودرجه ارجمند در جواب
گفت که تو بهتر از منی زیرا که من سلام بر خود کردم وخدای سلام بر تو کرد حق تعالی بعد از ذکر
عیسی ع وقصه او بجهة رد قول جماعتی که در باره او افراط وتفریط وبطریق وسط ندیدند تنها
میفرماید ذٰلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ آنکسی که ذکر او گذشت ونعت او مذکور شد عیسی ابن
مریم است نه آنکه نصاری وصف او می کنند باضداد چنانکه مذکور شد که بعضی او را مسیح بن الله
میگویند وجمعی ابن یوسف نجار قَوْلَ الْحَقِّ میگویم سخن درست وراست یعنی آنکه در باره عیسی مذکور
شد گفتار راست ودرست است الَّذِی بقول حق وصدق است فِیهِ یَمْتَرُونَ در آن شک — سورهٔ مریم
دارند یا منازعت میکنند با یکدیگر یهودان میگویند که ساحر وکذابست ومتولد از یوسف
نجار ونصاری میگویند که ابن الله است وبعد از آن بجهة تکذیب نصاری وتنزیه خود از
بهتان ایشان میفرماید که مَا کَانَ لِلّٰهِ نیست وشایسته مر خدای را اَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ
آنکه فرا گیرد فرزندی سُبْحَانَهُ منزه ومبراست او از آنچه ایشان میگویند زیرا که ولد
از جنس والد باشد واو سبحانه از جنسیت ومثلیت منزه است پس الزام ایشان میکند
ومیفرماید اِذَا قَضَی اَمْرًا چون حکم کند خدای بچیزی یعنی اراده آفریدن چیزی کند
فَاِنَّمَا یَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که چون گوید مر آنچیز را که کُنْ بباش فَیَکُونُ
پس باشد بی تاخیری وکسی که قدرت او باین وجه باشد که بلفظ کن ایجاد هستی نماید البته منزه
خواهد بود از مشابهت او بخلق مبرا از احتیاج در فرا گرفتن ولد یا آبستن گردانیدن
اناث بعد از آن حبیب خود را مبعوث بندگان امر میکند که بگو وَاِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بحق
رَبِّی وَرَبُّکُمْ پروردگار من وشماست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را وبه
پرستش غیر او مشغول مشوید هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ اینست راه راست که
موصل است بروضه رضوان فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ پس اختلاف کردند جمعی که فرقه

یهود ونصاری اند مِنْ بَيْنِهِمْ از میان یکدیکر در باب عیسی چه یهودان طریق تفریط کرفتند
واورا دشمن داشتند وترسایان درجانب افراط افتادند ودعوی الوهیت او کردند
تا انکه ترسایان مختلف کشتند وسه فرقه شدند منطوریه عیسی را ابن الله کفتند ویعقوبیه
بالوهیت او قایل شدند وملکائیه کویند که او بنده خداست وپیغمبر او فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
پس وای بر آنانکه کافر شدند بوحدانیت خدا اقرار نکردند ونکرویدند مِنْ مَشْهَدِ
يَوْمٍ عَظِيمٍ از وقت حاضر شدن در روز بزرک که آن قیامتست یا از مشاهده
اهوال آن روز بزرک شان چه در روز قیامت ملائکه وانبیا وزبان واعضای کفار در بدی
اعمال ایشان کواهی خواهند داد که أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ چه شنوا باشند کافران وچه بینا
يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند یعنی بمحشر قیامت حاضر شوند ولیکن سود نکند ایشانرا یعنی
دیدن وشنیدن بعین الیقین به بینند مواعید الهی را وبدان متیقن کردند اما نفع نرساند
ایشانرا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ لیکن ستمکاران امروز یعنی در دنیا فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ در کمراهی اند هویدا وپیدا چه اختیار هوا کرده واز دین حق عدول نموده اند ملخص
سخن آنست که کافران در دنیا جاهلند در امور عقبی ودر آخرت عارف بآن کردند و
این عرفان در آن روز فایده بدیشان نرساند وَأَنْذِرْهُمْ وبیم کن ایشانرا یعنی کفار
مکه را يَوْمَ الْحَسْرَةِ از روز ندامت که در آن روز بدکاران حسرت خورند که چرا بدی کردم
ونیکوکاران ندامت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وقتی که ساخته شود کار
یعنی در آن ساعت که حساب همه خلایق کنند وحکم صادر شود که فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ
فِي السَّعِيرِ بعضی را به بهشت وبعضی را بدوزخ در آورند وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وکفار در
غفلت بیخبرانند از احوال آخرت بجهة اشتغال ایشان بحطام دنیوی وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
وایشان نمی کروند باخرت ومتعلقات آن ویا انکه متعلق باشند وَأَنْذِرْهُمْ
وبنابرین حال متضمن تعلیل است معنی انکه بیم کن ایشانرا در آن حال که در غفلتند وایمان

نمی آورند

نمی آورند یعنی بسبب غفلة وعدم ایمان انذار ایشان کن وبه صحت پیوسته بطریقها وطریق
اهل سنت که پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود که چون روز قیامت شود وهمه مردمان از حساب بپردازند
حق تعالی مرک را بطریق کوسفندی سیاه وسفید مصور سازد وبفرماید تا اورا در میان اهل
بهشت ودوزخ بیازند وندا دهد کای اهل بهشت ودوزخ شما همیشه زنده جاوید باشید
که هرکز مرک بشما نرسد وبعد از آن پیغمبر صلی الله علیه واله این آیه را تلاوت فرمود وَأَنْذِرْهُمْ
يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ ای ذبح الموت یعنی در آن وقت که این کوسفند که بصورت مرکست
بکشند اهل دوزخ حسرت خورند وبعد از آن فرمود که بهشتیان چون این ندا را بشنوند چندان
فرحناک وشادمان شوند که اکر مرک بودی همه از شادی هلاک شدندی ودوزخیان شهیقه زنند
که اکر مرک بودی همه از حزن واندوه والم هلاک کشتندی إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَرِثُ
الْأَرْضَ میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَيْهَا وهرکه بر روی زمین است یعنی همه را فانی سازیم
پس هیچ کس باقی نماند در زمین که مالک ومتصرف باشد غیر از ما وملک ما همه بما راجع شود وهیچکس نماند
که دعوی ملکی کند همچنانکه الحال دعوی میکنند وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ بسوی ما باز کردانیده شوند
بعد از مرک یعنی بجای که غیر از ما مالک امر ونهی نباشد انجا جزا بر وفق اعمال ایشان دهانیم
ومرویست که چون سطوات ازلی از روی قدرت وهیبت همه مکونات را فانی سازد ندای
کبریا در رسد که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ چون غیر او سبحانه معدوم باشند جلال احدیت وجمال صمدیت
وکمال قدوسی وعزت سبوحی خود را جواب دهد که لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ بعد از ذکر احوال زکریا
ویحیی ومریم وعیسی علیهم السلام قصه حضرت ابراهیم علیه السلام را بیان میفرماید که بندکان نیز باو
اقتدا کنند ودر طریق نجات سلوک نمایند ومیکوید وَاذْكُرْ یاد کن ای محمد برای قوم خود
فِي الْكِتَابِ در قرآن إِبْرَاهِيمَ قصه ابراهیم علیه السلام را إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ
صِدِّيقًا بود بسیار راست کوینده واین صفه اصل است در نبوت یعنی در اقوال
وافعال وامور اعتقاد صادق ومصدق بود نَبِيًّا پیغمبر خبر دهنده بود یا بلند مرتبه

سوره مریم

که ابراهیم پدر وادیان بتفضل او معروف ومنعم
ومشرکان عرب بنسبت او مفاخرت میکنند
بیایشان را از توحید او خبر ده وبکو با ایشان

إذ قال چون گفت لأبيه مر پدر خود را مراد عم او بود که آزر است و چون در طفولیت
مربی او بود او را پدر گفت و می‌تواند بود که مراد پدر حقیقی باشد و شبهه آنکه با دلیل ثابت شده
که آبا و اجداد انبیا مسلمانند و این در سوره انعام مبین شده پس از جهت عطوفت
و مهربانی به عم خود گفت یا أبت ای پدر من لم تعبد چرا میپرستی ما لا یسمع
این چیزی را که نمی‌شنود دعا و ثنای ترا ولا یبصر و نمی‌بیند خضوع و خشوع ترا که تو
او بجای می‌آری ولا یغنی عنک و دفع نمیکند از تو شیئا چیزی را از ضرر
و مکروه طبیعت یا نفع نمی‌رساند ترا در دفع مضار و جلب منافع پس کسی در پرستش
کن که نعمتهای کثیره بتو میرساند و دفع مضار و مکاره از تو میکند و آن حضرت رب
الارباب است که خالق و رازق تست یا أبت ای پدر من إنی قد جاءنی بدرستی که
آمده است بمن بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یأتک آنچه بتو نیامده فاتبعنی
پس پیروی کن مرا أهدک تا بنمایم بتو صراطا سویا راه راست که سالک خود را از زود
بمطالب دنیوی و اخروی رساند و او را از مهالک دنیا و آخرت رستگار گرداند یا أبت
لا تعبد الشیطان ای پدر من مپرست دیو را یعنی فرمان او مبر در نافرمانی
خدای که شرکست إن الشیطان بدرستی که دیو سرکش کان للرحمن هست مر خدا را
عصیا فرمان نابردار و از جمله عصیان اوست که آدم را علیه السلم سجود نکرد و اولاد
او را بشرک داشت یا أبت إنی أخاف ای پدر من بدرستی که من می‌ترسم أن یمسک
آنکه برسد بتو عذاب من الرحمن عذابی از جانب خدای تعالی بسبب متابعت تو شیطانرا
و چون عذاب الهی در رسد فتکون پس باشی تو للشیطان ولیا مر دیو را دوست
یعنی همنشین و قرین او در عذاب و لعن قال گفت آزر با براهیم علیه السلم که أراغب
أنت آیا روی گردانیده تو عن آلهتی از پرستش خدایان من و ترک کننده ایشانی
یا إبراهیم ای ابراهیم لئن لم تنته اگر باز نایستی از مقاله خود در مذمت بتان

واز

واز رغبت بگردانیدن از ایشان لأرجمنک هرآینه دشنام دهم ترا یا سنگسار
کنم ترا تا هلاک شوی یا از من دور شوی و گرد من نگردی چون با من در طریق مخالفت
سلوک میکنی پس حذر کن از بلای من واهجرنی و دور شو از من ملیا زمانی دراز
پیش من از آنکه ترا بزنم و مجروح کنم و هلاک گردانم ابراهیم ع چون از ایمان او نا امید
شد و این کلمات با تهدید از و بشنید بر طریق وداع و مقابله سیئه بحسنه قال گفت
سلام علیک سلام بر تو باد یعنی ترا وداع میکنم و میروم و در بعضی اخبار آمده
که چون حضرت ابراهیم علیه السلم قصد مهاجرت کرد آزر او را گفت که از رفتن ملول مباش
که تو خدای نیکو داری و ترا فرو نخواهد گذاشت ابراهیم علیه السلم بایمان او امیدوار
شد و برو سلام کرد و گفت سأستغفر لک زود باشد که آمرزش خواهم برای تو ربی — سوره مریم
از پروردگار خود تا شاید ترا توفیق دهد در توبه و ایمان حقیقت آنست که سلام و طلب آمرزش
حضرت ابراهیم برای وعده او بود بر ایمان آوردن چنانچه در سوره توبه مذکور شد إنه کان
بی حفیا بدرستی که هست خدای من بمن بغایت مهربان واعتزلکم و کناره میکنم
از شما مراد آزر است و امثال او از بت پرستان یعنی از همه شما دوری میجویم من دون الله
وما تدعون و از آنچیزی که میخوانید و می‌پرستید من دون الله بجز از خدای
یعنی بتان مراد مهاجرت است از دین ایشان و دیار ایشان وأدعو ربی و میخوانم
پروردگار خود را یعنی می‌پرستم او را بیکتائی عسی ألا أکون شاید یعنی امیدوارم که
نباشم بدعاء ربی بخواندن و پرستیدن آفریدگار خود شقیا نا امید و بی بهره
یعنی شما از خواندن بتان نا امید و بی بهره اید و ضایع در کردار و من امیدوارم که از
سبحانه بهره تمام گیرم و از سلوک مقربان و مخصوصان او بشمار آورده اند که ابراهیم علیه السلام
از بابل بکوهستان فارس رفته و هفت سال در اطراف آن کوه سیر فرموده و بعد از آن باز
ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و در این نوبت بتان را بشکست و آتش نمرودی برو

سر دشد چنانچه تفصیل این در سوره انبیا بیاید بعد از آن با ساره وحضرت لوط عزیمت شام
نمود وحق تعالی از این هجرت خبر میدهد فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آنهنگامی که دوری گزید ابراهیم
از بت پرستان ومتوجه شام شد وبگذاشت ایشانرا وَمَا يَعْبُدُونَ وآن چیزیرا
که میپرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا وَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم مر او را از ساره
إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ فرزندی اسحق نام از ساره پیدا ونبیره از اسحق که یعقوب نام داشت
وَكُلًّا جَعَلْنَا وهمه را گردانیدیم نَبِيًّا پیغمبر خبر دهنده ویا برگزیده ویا رفعت وکرامت
تخصیص اسحق ویعقوب بذکر جهت آنست که تا ذکر حضرت اسمعیل کند بعد از این علی
الانفراد بجهة مرتبه وفضل او وَوَهَبْنَا لَهُمْ وبخشیدیم مر ایشانرا مِنْ رَحْمَتِنَا
از بخشش خود اولاد وثبوت از نعم دین ودنیا وگویند مراد نبوت واموال واولاد است
که بایشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ ودادیم مر ایشانرا لِسَانَ صِدْقٍ
زبان راست عَلِيًّا در حالتی که بلند بود آن لسان صدق در میان مردم مراد ثنای نیکوست
که جمیع اهل ملل از جهودان وترسایان ومسلمانان ایشانرا بآن ستایش میکنند وبایشان
مفاخرت مینمایند وهمه دعوی میکنند که از دین ایشانیم یا بلند کردانیم ذکر ایشانرا در میان
امت محمد صلی الله علیه وآله که همه کس بذکر جمیل وصف ایشان خواهند کرد تا روز قیامت
وبعد از آن در بیان قصه موسی علیه السلام میفرماید وَاذْكُرْ ویاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ مُوسَى
در قرآن قصه موسی را إِنَّهُ كَانَ بدرستی که بود موسی مُخْلَصًا پاک کرده شده از نقص عیب
یعنی موحدی که عبادت او از شرک وریا پاک بود وبا جمیع الوجوه متوجه حضرت بود
بود ونفس او از ماسوی او پاک وپاکیزه وَكَانَ رَسُولًا وبود فرستاده از نزد
حضرت عزت نَبِيًّا خبر دهنده خلق از جانب احدیت ویا بلند قدر وعالی مرتبه
وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ وندا کردیم موسی را بگفتار یَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ
رَبُّ الْعَالَمِينَ در ناحیت کوه زبر الْأَيْمَنِ که طرف راست موسی بود یا جانب

میمون

میمون ومبارک وَقَرَّبْنَاهُ ونزدیک کردانیدیم او را بجانب قرب خود نَجِيًّا در حالتی که راز
گوینده بود یا مرویست که موسی را بلند کردانیدند وبالا بردند بآسمان از حجابی بحجابی
دیگر تا بجائی رسید که آواز قلمی که تورات بآن نوشته میشد بشنید وَوَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم او را
وعطا فرمودیم مِنْ رَحْمَتِنَا از جانب رحمت ومهربانی خود أَخَاهُ هَارُونَ برادر او
هرون را یعنی او را وزیر ومعاون کردانیدیم وشریک امور دینیه نَبِيًّا در حالتی که پیغمبر بود
یا رفیع القدر وبعد از آن در بیان حال اسمعیل علیه السلام میگوید وَاذْكُرْ ویاد کن ای محمد صلعم
فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ در قرآن صفت اسمعیل را إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صَادِقَ
الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا وبود فرستاده خدا بخلق نَبِيًّا خبر دهنده
از حق ذکر او بصدق اول با وجه شهرت او بود باین صفت چنانچه مشهورست که با کسی وعده داد
که در مکانی تا او بیاید سه شبانه روز بقول اشهر یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد ودرین مدت
بجز از پوست درخت خوردنی چیزی نداشت ونیز در صفت او میفرماید وَكَانَ يَأْمُرُ
وبود که میفرمود أَهْلَهُ کسان خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات بدنیه است
وَالزَّكَاةِ وبزکوة که اکمل عبادات مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ وبود نزد پروردگار
خود مَرْضِيًّا پسندیده بحسن رسوخ او در استقامت اقوال بعد از آن سیرة ادریس را بیاد پیغمبر
خود میدهد تا امة مرحومه بیان کنند ومیگوید وَاذْكُرْ ویاد کن ای محمد ص فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ
در قرآن قصه ادریس را که پسر نبیرهٔ شیث وجد پدر نوح است مرویست که سی صحیفه باو نازل
شد واول کسی که خط نوشت او بود واز علم نجوم وحساب سخن کفت ووضع ترازو کرد واسلحه
ساخت وخیاطی کرد واو بود ودر جامع الاصول آورده الله که ادریس بصد سال بعد از وفات
حضرت آدم ع متولد شد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صِدِّيقًا راست گوینده در جمیع اقوال
نَبِيًّا خبر دهنده از حق یا بلند مرتبه وعالی مقدار وَرَفَعْنَاهُ وبرداشتیم او را مَكَانًا
عَلِيًّا بمکانی بلند که شرف نبوت ودرجه قربست یا او را به بهشت رسانیدیم یا بآسمان ششم یا چهارم

سورة مریم

بودیم و در احادیث معراجیه ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من با ادریس در
آسمان چهارم ملاقات کردم و سبب رفع او بآسمان بروایت ابن عباس این بود که روزی ادریس
حرارت آفتاب دریافته بود مناجات کرد که الهی با وجود این بعد که میان من و آفتاب است از حرارت
آن متاثر شدم آیا آن فرشته که حامل آفتاب است چه حال داشته باشد خداوندا بار آفتاب را برو
سبک کن و آسان گردان و اورا از تاب حرارت آفتاب در سایه حمایت خود نگهدار حق تعالی دعای
اورا اجابت فرموده روزی دیگر آن فرشته که حامل آفتاب بود خود را سبکبار یافته اثر حرارت آنرا
در خود نیافت سبب آنرا از حضرت باری پرسید خطاب از حضرت عزت رسید که بنده من ادریس در حق
تو دعا کرد من اجابت کردم آن فرشته باجازت او سبحانه بزیارت حضرت ادریس علیه السلام آمد و بعد از
ملاقات ادریس با وی گفت که چون بملک الموت دوستی بگوی تا در اجل من تاخیر کند تا من بطایف طاعات الهی
را زیاده کنم آن فرشته گفت آنچه درین باب ممکن باشد سعی کنم پس بنا بر التماس وی اورا بر بر خود
نشانده بآسمان برد و نزدیک طلوع آفتاب رسانید و باستدعای ادریس در حکایت عمر و کیفیت اجل او
پرسید ملک الموت جواب داد که حکم الهی در باره آنکس که میگویی آنست که در جای که مطلع آفتاب بود
وجود فرشته باز آمد ادریس نقد جان بقابض ارواح سپرده بود باز حق سبحانه تعالی جان بوی باز
داد و اکنون در آن موضع بعبادت با ملائکه مشغولست اولئک آن گروه که مذکور شدند
از زکریا تا ادریس الذین انعم الله علیهم آنانند که انعام کرد خدای تعالی برایشان را بانواع
نعم دینیه و اصناف مواهب معنویه من النبیین از میان پیغمبران من ذریة آدم از فرزندان
آدم وممن حملنا و از ذریه آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی مع نوح با نوح علیه السلام و آنها فرزندان
ادریس ع ومن ذریة ابراهیم و از فرزندان ابراهیم ع واسرائیل و از ذریه یعقوب
وممن هدینا و از آنها که راه نمودیم ایشان را بحق واجتبینا و برگزیدیم ایشان را از میان
بنبوت و کرامت و رسوخ ایمان و طاعة اذا تتلی علیهم هرگاه که خوانده میشد بر ایشان
آیات الرحمن آیتهای خدای بخشنده در کتابهای که با ایشان فرود آمده خروا بروی در افتاده

سجدا

سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را وبکیا و گریه کنندگان از خوف او
و نزد بعضی مراد از ممن هدینا واجتبینا مومنان اهل کتابند چون عبد الله سلام و قوم او که چون
قرآن می شنیدند بسجده می افتادند و می گریستند و از علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام
روایتست که فرمود که این آیه در حق ما نازل شده و این ثمره از خصال ماست مرویست از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که فرمود که قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلیف بر گریه آرید
صالح نام مردی فرمود که در خواب قرآن بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میخواندم فرمود که
ای صالح این قرآنست گریه ات کو و شبهه نیست در آنکه قرآن خواندن و گریه کردن لازمه شوق است
در کلام دوست و در حدیث آمده که قرآن بحزن فرود آمده نازل شد پس هرگاه که قرائت آن کنید سوره مریم
اندوهناک شوید و خود را بر حزن دارید بلکه گریه کنید و بعد از ذکر پیغمبران و صالحان از
حال فاسقان خبر میدهد فخلف من بعدهم خلف پس در رسید از پس ایشان فرزندانی
که از غایت غفلت و جهالت اضاعوا الصلوة فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند واتبعوا
الشهوات و پیروی کردند آرزوهای نفس خود را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال
و ابن عباس فرموده که اینها یهودند که ترک صلوة مفروضه کرده اند و شرب خمر نمودند و نکاح اهل
بیت را حلال دانستند و بروایت مجاهد و قتاده مراد فساق این امتند تا روز قیامت و امیر المومنین
علیه السلام فرموده که این در وقتی است که مشغول شوند بیناهای بلند و بر زینت بر اسبان
مسطور نشینند و جامهای فاخر پوشند فسوف یلقون پس زود باشد که برسند
غیا بجزای گمراهی و تباهی خود و سزای بدی و زیان کاری خود از ابن مسعود و عطا و کعب
مرویست که غی وادیست در جهنم که آتش آن از همه آتشها تیزتر و عذابش سخت تر که بی نمازان
و متابعان شهوت و آرزو را در آنجا برند و بروایت ابن عباس وادیست در دوزخ که از فرط
حرارت آن وادی اهل دوزخ پناه دهند و آن جای زانی مقر و مدمن خمر و اکل ربا و عاق
والدین باشد و کسی که گواهی بدروغ دهند و ولی که فرزندی که از شوهری نباشد بشوهر خود

بندد الا من تاب مگر آنکه بازگشته باشد از معاصی وآمن وایمان آرد بخدای تعالی ورسول او
وعمل صالحا وکرده باشد کار شایسته فاولئك پس آن گروه مؤمن وتایب
یدخلون الجنة درآورده شوند ببهشت وحفص بضم یا وفتح خا میخواند یعنی درمی آیند
در بهشت بفرمان خدای ولا یظلمون وستم دیده نشوند شیئا چیزی از پاداش خود یعنی
ایشان هیچ چیز کم نشود واین بایمان وعاملان صالح درآیند جنات عدن در بوستانهای
با اقامت التی وعد الرحمن آنچنان بستانهائی که وعده داده است خدای مهربان عباده بندگان
خود را بالغیب در حالتی که آن بهشتها غایبند از نظر ایشان ویا ایشان از آن غایب اند یعنی
بوعده صدق الهی تصدیق بآن کرده اگرچه آنرا ندیده اند انه کان بدرستی که هست وعده
مأتیا وعده خدا آینده یعنی جنات عدن آینده و محقق الوقوعست یا مراد بوعده جنات
یعنی مؤمنان آیند کان الله بآن لا یسمعون فیها نشنوند بهشتیان در آن جنات
لغوا سخن بیهوده وبیهده و بی فایده مانند فحش و مزخرفات و اباطیل الا سلاما
لیکن شنوند سلام از جانب جناب باعزت یا ملائکه بر وجه تعظیم و مکرمت یا آنکه از یکدیگر
تحیت ولهم ومر ایشانرا بود رزقهم روزی ایشان از نعمتهای عظیم فیها در آن بهشتها
بکرة وعشیا بامداد وشامگاه یعنی در طرفین روز ایشانرا نعمتهای بهشت خواهد
چنانکه عادت متنعمانست وچون در بهشت لیل ونهار نخواهد بود مراد از بکرة وعشیا مقدار
دور این زمانست یعنی بقدر این دو وقت زمانی که در دنیا شناخته باشند بمقدار لیل ونهار
شناسند ودر بعضی تفاسیر آمده که در زمان لیل بفروگذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود
و زمان نهار به برداشتن و دفع نمودن پردها و گشودن درها باشد و در تبیان آورده که در
زمان شب کنیزان بهشت خدمت کنند مؤمنانرا و در زمان روز غلامان بهشت وگویند که عرب
هرجا که چاشت وشام طعام میخوردند اورا متنعم میگویند پس مراد آنست که اهل بهشت متنعمان
باشند ونزد بعضی مراد از بکرة وعشیا دوام روزیست در جمیع زمان نه این بود وقتا

تلك

١٥

تلك آن بهشت که ذکر کردیم الجنة التی نورث بهشتی است که بمیراث میدهیم من عبادنا
از بندگان خود من کان تقیا هر کرا که پرهیزکار باشد یعنی باقی گذاریم آنرا بهشت با
ایشان بجهة تقوای ایشان همچنانکه بر وارث مال موروث باقی ماند و در روایات صحیحه آمده
که حق تعالی برای هر یک مکلف جای تعیین فرموده در بهشت و در دوزخ چون مکلف ایمان آورد
واختیار طاعت کند جای که در دوزخ نامزد او باشد بکافران دهند وچون کافر شود ومعصیت
کند جای که در بهشت برای او مقرر شده بمتقیان دهند آورده اند که چون حضرت محمد صلی الله علیه وآله
را از اصحاب کهف وذو القرنین وروح سوال کردند فرمود که فردا بیایید تا شما را جواب دهم
سوره مریم وکلمه ان شاء الله نگفت یازده روز یا دوازده روز یا بیست روز وچهل روز حضرت جبرئیل
بر او نازل نشد مشرکان گفتند که خدای محمد را واگذاشت و او را دشمن گرفت و آنحضرت صلی الله
علیه وآله بجهة این بسی مغموم بود چون حضرت جبرئیل فرود آمد گفت ای برادر چرا دیر آمدی و من
بسی منتظر بودم حضرت جبرئیل گفت من نیز مشتاق ملاقات تو بودم اما در بندم از جانب
رب العزت مرخص نبودم که نزد تو آیم بعد از آن حق تعالی بزبان ملائکه حبیب خود را این خبر داد
وما نتنزل و فرود نمی آییم ما فرشتگان الا بامر ربك مگر بفرمان و دستوری پروردگار
تو له ما بین ایدینا مر اوراست آنچه در پیش ماست از ازمنه وامکنه گذشته وما خلفنا
وما بین ذلك وآنچه در میان ماست که زمان حالست مراد آنست که در قبضه قدرت اوست جمیع ازمنه وامکنه و
ما از مکانی بمکانی وزمانی بزمانی منتقل نمیتوانیم شد مگر بامر و اراده او ویا مر او راست حکم در ابتدای آفرینش
وانتهای آجال وآنچه در مدت حیات ماست وما کان ونیست ونبوده ونخواهد بود ربك
پروردگار تو نسیا فراموش کار یعنی از حال تو آگاهست وهر کار مصلحت او تقاضا کند ما را
بسوی تو فرستد پس فرود نیامدن ما بتو بجهة عدم امر و مشیت اوست نه بجهة نسیان وچگونه نسیان
بر او روا باشد و حال آنکه رب السموات والارض وما بینهما آفریدگار آسمانها و زمینها
وآنچه در میان آنهاست وآفریننده ارض وسما و پرورنده آنانست بس که فراموشکار باشد

فاعبده پس او را پرستش کن نه غیر او را واصطبر و باشکیبا باش لعبادته برای پرستش او یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت قدم باش و بدیر آمدن وحی و استهزای کفار دلتنگ مباش پس بجهة تقریر امر عبادت و انکار مثلیت خود و اثبات وحدانیت خود میفرماید که هل تعلم له سمیا آیا میدانی مر خدای را مانندی که او را اله توان گفت یا همنامی یعنی میدانی کسی را غیر او الله نام بوده باشد و این جمله آثار سطوت الهی و عزت احدی است که هیچ کس از اهل شرک معبود خود را الله و رحمن نام ننهاده اند پس چون دانسته که هیچ کس مثل او نیست و هیچ احدی مستحق عبادت نیست غیر از وی پس چاره نیست غیر از تسلیم شدن مر او را و اشتغال نمودن بعبادت او و صبر کردن بر مشقت آن آورده اند که ابی بن خلف جمحی روزی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد بر سبیل انکار و استهزا گفت آیا چون بمیرم مرا در گور زنده کنند و روایتی آنست که استخوان ریزه پوسیده مرده را بدست گرفت و نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و بدست بمالید تا ریزه ریزه شد و باد بران دمید همه چون گرد پراکنده شد و از روی انکار گفت که این زنده شود حق تعالی رد قول او کرده آیه فرستاد که ویقول الانسان و میگوید آدمی یعنی ابی که ملاحظه بنی آدم است ءاذا ما مت آیا در هر وقتی که بمیرم لسوف اخرج هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک حیا در حالتی که زنده باشم یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید اولا یذکر الانسان آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی انا خلقناه که ما آفریدیم او را من قبل ولم یک شیئا و نبود چیزی و بلکه عدم صرف بود یعنی باید که بیاد آورد این معنی را که ایجاد معدوم عجیب تر است از جمع مواد بعد از تفرق آن و اعاده مثل آنچه در آن بود از اعراض حق پس چنانکه بر ابتدا قادر است بر اعاده نیز قادر خواهد بود بعد از آن بجهة تحقیق امر اعاده اجسام میفرماید فوربک پس سوگند به پروردگار تو که بوقت قیام قیامت لنحشرنهم هر آینه حشر کنیم آدمیان را والشیاطین

همه دیوان را که گمراه کننده ایشان اند ثم لنحضرنهم پس هر آینه حاضر کردانیم ایشان را حول جهنم گرداگرد دوزخ تا اهل تقوی و سعید بجهة نجات ایشان ان را ببینند سوره نوح شادی ایشان زیاده شود و غیظ و خشم اشقیا بجهة آنکه شما تت کنند آنچه از برای ایشان آماده است در دوزخ از انواع عذاب عقوبت ایشان بیشتر گردد پس بجهة این کفار و شیاطین را در گرد جهنم حشر کنیم جثیا در حالتی که بزانو در آمدگان باشند بجهة هول آنچه بر ایشان ظاهر شود ثم لننزعن پس بیرون آریم من کل شیعة از هر گروهی ایهم هر کدام از ایشان اشد که سختی او بیشتر باشد علی الرحمن بر خدای مهربان عتیا از روی سرکشی یعنی از سوره مریم هر امتی که آنرا که ستیزه کارتر و نافرمان بردارتر جدا کنیم و بدوزخ اندازیم خلاصه معنی آنست که اول لدوسای ایشان را بدوزخ اندازیم بجهة آنکه هم گمراه بودند و گمراه کننده و بعد از آن تابعان ایشان را ثم لنحن اعلم پس ما داناتریم بالذین هم بآنکه ایشان اولی بها سزاوارترند بدوزخ صلیا از روی در آمدن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را جدا باید کرد و در آتش افکند و بشدت عذاب او را معذب باید ساخت وان منکم و نیست از شما ای آدمیان الا واردها مگر که رسنده و گذرنده است بدوزخ اما چون مؤمنان بران گذرند آتش مرده و افسرده گردد چنانکه بر ابراهیم علیه السلام سرد و افسرده شد جابر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که بعض از بهشتیان از بعض روایت کرده سوال کنند که حق تعالی ما را وعده داده بود وان منکم الا واردها پس چگونه بود که آتش دوزخ را ندیدیم فرشتگان گویند شما گذر کردید در دوزخ اما آتش آن بسبب بودن شما فرو مرده کان بود و آن گذشتن بدوزخ علی ربک بر پروردگار تو حتما جزم و قطع که ناگزیر است از آن مقضیا حکم کرده شده از آن یعنی وعده ایست که البته واقع شود ثم ننجی پس نجات دهیم الذین اتقوا آنانرا که پرهیز کار بودند از شرک و کفر ونذر الظالمین فیها جثیا

یعنی بیرون آریم ایشانرا از دوزخ و بگذاریم ستمکارانرا که اهل شرک و کفر اند

در آتش جِثِيًّا درحالی که بزانو درآمده شدگان باشند از شدت وهول آن
وجابر بن عبدالله انصاری گفته که این هر دو گوش من کر باد که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شنیده ام که میگفت ورود بمعنی دخول است مؤمن وفاجر همانند مگر که بدوزخ درآیند
لیکن دوزخ بر مؤمنان سرد وسلامت باشد همچنانکه بر ابراهیم خلیل الله وبعد از آن
مؤمنان را بیرون آورند وکافران را بگذارند ثعلبی بن مُنیه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که روز قیامت دوزخ یک فریاد کند وگوید مؤمن را که بگذر از من که
نور تو آتش وحرارت مرا فرو نشاند وعبدالله مسعود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
نقل کرده که ورود مردمان بر صراط بقدر اعمال ایشان باشد برخی چون برق جهنده
بگذرند وجمعی چون باد وزنده وگروهی چون اسبان دونده وبعضی پیاده افتان وخیزان
وفرشتگان گویند بار خدایا ایشان را بسلامت نگهدار ابو سعید از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
نقل کرده که برخی را از دوزخ بیرون آرند پس از آنکه از سوختگی همچو انگشت شده باشند بعد
از آن فرمود که خلایق در قیامت بر طبقات مختلف باشند بعضی بی حساب به بهشت روند
آنها پیغمبران باشند ودیگران را حساب کنند اگر حسنات ایشان بیش از سیئات باشد آنها را نیز
به بهشت برند واگر حسنات وسیئات ایشان برابر باشد حق تعالی نیز بر ایشان رحمت کند
وعفو فرماید وبه بهشت برد ویا آنکه من ایشان را شفاعت کنم ویا دیگری از اهل شفاعت
واگر هیچ کدام از اینها نباشد ایشان را بدوزخ برند وبقدر سیئات عقوبت بکشند و آنگه
به بهشت درآیند چون اراده الهی تعلق گیرد که ایشان را از دوزخ بیرون آورند بمالک
امر کند که هوای دوزخ را صافی کند واز کدورات دود پاک گرداند ومنافقان از
درک اسفل نگاه کنند مؤمنان را ببینند بر سبیل طعنه ایشان را گویند که شما از گناه کاران بوده اید
وبوده داشته اید گویند بار خدایا ما را از طعنه دشمنان طاقت طاق شد حق تعالی جبرئیل را
امر کند که برو ومؤمنان را از دوزخ بیرون آور وجبرئیل بیاید وجمعی بسیار را از دوزخ

بیرون

١٧

بیرون آورد ودیگر باره باو خطاب رسد که برو وهر که را در دل او مثقالی ایمان هست وهر که را
کرد بهمه عمر یکبار لا اله الا الله گفته باشد از دوزخ برآر جبرئیل علیه السلام بیاید وجمیع مؤمنان را
از دوزخ برآرند ودر آنجا نمانند مگر کافران پس مؤمنان را بیاورند بچشمه که آن را عین الحیوان
خوانند وایشان را در آن چشمه درآرند همه سیاهی اعضای ایشان برود اما نشانه در
پیشانی ایشان باشد اهل بهشت ایشان را ببینند گویند که اینها آنانند که از دوزخ بیرون آمده اند
حق تعالی آن نشانه را نیز زایل کند وبعد از آن از عناد اهل کفر خبر میدهد که وَإِذَا
تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ وچون خوانده شود بر مشرکان آيَاتُنَا آیات ما بَيِّنَاتٍ درحالی که
هویدا وروشن اند در اعجاز قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه کافر شده اند از صنادید قریش سوره مریم
لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند از فقرای مؤمنین یعنی توانگران اهل شرک بفقرای اهل ایمان
گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام دو گروه کافر ومؤمن خَيْرٌ مَقَامًا بهتر است از روی مکان ومسکن
وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ونیکوتر از روی مجلس ومحفل یعنی یاران ما از خوب واماکن ارجمند است
وهم اسباب معیشت بر وجه دلخواه ومجمع ما آراسته ومزین بر حسب مدعای خاطر اهل مجلس ما صنادید
قریشند واشراف عرب وشما همه مبتلا بفقر از حقیقت معیشت بی برگ ونوا واهل مجلس شما
همه موالی وضعفا وملخص معنی آنست که کفار چون بشنوند آیات واحتجاجات قرآنی را وعاجز شوند از
معارضه آن وبابطال آن متمسک شوند بافتخار آنچه ایشان راست از حظوظ دنیا واستدلال
کردن بزیادتی حظ ایشان در آن بر فضل مرتبه وحسن منزلت ایشان نزد حق تعالی گویند که
چون حال ما در دنیا از شما بهتر است پس در آخرت نیز حال بهتر خواهد بود حق تعالی بنای افتخار
ومباهات ایشان را در هم شکست وبر سبیل تهدید فرمود وَكَمْ أَهْلَكْنَا وبسا که ما هلاک کردیم
قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد بجهت واقع
هُمْ ایشانها از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر بودند از روی متاع خانه که آرایش
منازل متعلق بدان باشد وَرِئْيًا ونیکوتر از ایشان از روی هیأت ومنظر همچنانکه

آن همنا زل و اموال و حسن جمال و حسب و نسب دافع هلاکت ایشان نشد وهم ایشان
بچنگال عقاب و نکال گرفتار شدند کفار عرب نیز چون عذاب ما بر ایشان نازل گردد
و مکنت و جمع و تنعم ایشان فایده بایشان نرساند و عذاب از ایشان باز ندارد بلکه
هم بهلاکت دنیوی و اخروی گرفتار گردند مرویست که نضر بن حارث و اصحاب او موی
سر خود را شانه میکردند و رویهای خود را بروغن صفا میدادند و جامهای فاخر می پوشیدند
و بر اسبان دونده و جهنده سوار می شدند و به تهنیت حسن و صورت و جمعیت و دفاع
خود بر اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتخار میکردند حق تعالی این آیه را در باره
ایشان نازل ساخت بعد از انکه بیان تنعم و کثرت اموال ایشان که بر سبیل استدراج
است نه اکرام و ذکر این که عیار کار و بار بر فضل در نعمت در آخرت که دار بقاست
نه دنیا که سرای فناست و میفرماید که قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را که بمال و منال مفتخرند که مغرور
میشوید و آنرا سبب اکرام خود مدانید زیرا که مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هرکه باشد در گمراهی
و دوری از صواب فَلْيَمْدُدْ در پس باید که باز کشد این خبرست در صورت امر یعنی ممتد
میسازد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای و باز پس میکشد عمر او را مَدًّا باز کشیدنی و مهلت
میدهد او را در طول عمر و تمتع بران حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که ببینند مَا يُوعَدُونَ
آنچه وعده کرده میشوند بران إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل و اسیری
و غلبه اهل اسلام بر ایشان وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا روز قیامت بمشاهده انواع
رسوایی و عقاب و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند و ببینند عیانا این را
مَنْ هُوَ شَرٌّ که کیست بدتر از ان دو گروه مَكَانًا از روی مکان یعنی محل آنچه تصور
کرده باشند ببینند یعنی هر جای دوستان و مؤمنان در درجات جنان باشد و مکان
ایشان در درکات نیران وَأَضْعَفُ و بدانند که کیست ضعیف تر جُنْدًا از روی سپاه
یعنی دوستان و مددکاران هم اهل ایمان را خدا و ملائکه و انبیا یار و مددکارند و

مشرکانرا

و مشرکانرا مطلقا یار و مددکار و هوادار نباشد وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا و می
افزاید خدای تعالی آنها که راه یافته اند بکتاب او هُدًى راه نمودنی ایشان را یعنی آنانرا که
گرویده اند بآنچه از قرآن نازل شده و حق تعالی هدایت کرد ایشانرا بآیه ناسخ و یا می
افزاید هدایت ایشانرا بمعونت بر طاعت و توفیق میدهد و بر طلب مرضات الهی بر عکس
کفار که ایشانرا در باده خذلان فرو میگذارد و مدد و توفیق نمیدهد بجهة فرط
عناد و انکار ایشان وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای شایسته پایدار
که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند نماز پنجگانه و یا تسبیحات چهارگانه و امثال
آن از انواع طاعات خَيْرٌ بهترست مر ایشانرا عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو
از روی پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا و بهترست از روی بازگشت یعنی اگر کافرانرا در
دنیا جاه و مالست در آخرت جزای و نکال غم و وبال خواهد بود اما مؤمن در دنیا
هم هدایت دارد و هم حمایت و هم در آخرت ثواب ابدی خواهد داشت و هم حسن مآب
سرمدی و در صحیح مسلم بخاری مذکورست که خباب بن الارت روایت کرده که مرا نزد عاص بن وائل
سهمی ~~...~~ بود روزی بادای آن تقاضا کردم گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی جناب گفت
لا والله هرگز کافر نشوم بآنحضرت نه در زندگی و نه در مردگی و نه روزی که مبعوث شوم عاص از
روی استهزا و سخریت گفت آن روز که برانگیخته شوی بیا و وام خود از من بستان که آنچه تو گویی حق باشد
من از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من از تو بیشتر خواهد بود حق تعالی أَفَرَأَيْتَ الَّذِي
كَفَرَ آیا دیدی آنرا که نگروید بِآيَاتِنَا بآیتها و معجزهای ما که آن آیات قرآنیست یا بدلالت
وحدت ما وَقَالَ و گفت بخدای سوگند که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی دهند
مَالًا وَوَلَدًا مال و فرزند را أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب و لوح المحفوظ
را مطالعه کرده و این سخن را از آنجا دانسته و یا این سوگند میخورد که مرا در آخرت مال و فرزند
باشد أَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا نزدیک خدای عز و جل عهدی و پیمانی

به تصدیق چیز دیگر که منزل میشود بر ایشان زیاده میکند و یا زیاده میسازد ایشانرا که تصدیق کرده اند بآیه منسوخ هدایت کرد ایشانرا

سوره مریم

بمدعای خود هم علم او بدعوی که می‌کند از این دو طریق بیرون نیست و بروایت ابن عباس مراد
بعهد کلمهٔ شهادتست و عمل صالح که وعدهٔ خدا بثواب بر شهادت و عمل صالح که مانند عهدیست
بر و سبحانه یعنی آیا او بکلمهٔ شهادت معترف شده و عمل صالح از و بظهور رسیده که اعتقاد کرده
باینکه در آخرت مال و ولد باو دهند و مرتبهٔ او را زیاده از دیگران کردانند كَلَّا
نه چنانست که او میگوید و تصور میکند سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم مَا يَقُولُ آنچه
میگوید یعنی حفظه را امر کردیم که قول او را ثبت کنند در نامهٔ کردار او تا جزا و سزای کردار
و گفتار باطل او را در کنار او نهیم و بسبب این قول کاذب ویرا در سلسله و غل کشیده
بانواع عذابش معذب کنیم وَنَمُدُّ لَهُ و باز کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ باز کشیدنی یعنی دراز کردانیم
مدت عذابی را که مستحق آنست یا عذاب او را زیاده سازیم بر وجهی که عذابی بر بالای عذاب
او رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او مَا يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند
داد یعنی مال و فرزند وَيَأْتِينَا و بیاید بما حشرا امرا یعنی بوقت مرگ یا روز رستخیز
فَرْدًا تنها و بیکس یعنی نه مال با او باشد و نه فرزند قرین او بود وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند کافران
و مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای تعالی آلِهَةً خدایان یعنی اصنام و ملائکه و غیر آن لِيَكُونُوا
تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا مر ایشانرا عزت و ارجمندی یعنی تا بشفاعت ایشان
معزز کردند نزدیک خدای تعالی كَلَّا نه چنانست که عزیز و ارجمند شوند نزد خدای بوسیلهٔ آلهه خود
سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند بتان آلهه خود مقر شوند بِعِبَادَتِهِمْ
به پرستش ایشان یعنی تکذیب ایشان کنند و از ایشان بیزار شوند و یا کفار چون بدی عاقبت
خود را به بینند انکار در شرک خود کنند و منکر شوند باینکه آلهه باطله را پرستیده اند وَيَكُونُونَ
عَلَيْهِمْ ضِدًّا و باشند معبودان ایشان بر ایشان دشمن و مخالف و یا سبب مذلت و
خواری ایشان شوند نه باعث عزت و ارجمندی چنانکه دعوی میکنند و بعد از ان بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله خطاب میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی یعنی البته دانسته أَنَّا أَرْسَلْنَا

از عذاب یعقاب مدا

الشیاطین

الشَّيَاطِينَ بدرستی که ما فرستادیم دیوانرا عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان یعنی یاد دیوانرا
برایشان گماشتیم بر وجه ظهور و قهر کما فی تکلیفات و منع ایشان نکردیم تا رفیق و قرین
ایشان شدند تَؤُزُّهُمْ می‌جنبانند ایشانرا أَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا
بر معاصی فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب بر ایشان و بعذاب ایشان تعجیل مکن إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ
جز این نیست که میشماریم برای ایشان ایام اجل ایشانرا عَدًّا شمردنی که در ان غلط نیست و گاه
که آن ایام منقضی گردد بر ایشان فرود آید آنچه مقرر شده از انواع عذاب و عقاب پس خوشحال
باش و تعجیل منمای در نزول عذاب بر ایشان که ما البته جزای ایشان خواهیم داد يَوْمَ نَحْشُرُ سوره مریم
الْمُتَّقِينَ در روزی که فراهم آریم پرهیزکارانرا و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی خداوند بیان بخشش
که ایشانرا مستغرق رحمت خود سازد وَفْدًا در حالتی که وارد شدگان باشند بر سبحانه بر مثال
وفد خود که در بهشت داشته باشند همچنانکه وافدانرا بدرگاه ملوک می برند بروجه تعظیم و اکرام
یا در حالتی که سواران باشند بر ناقه های بهشت یعنی ایشانرا سواره به بهشت برند از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایتست که فرمود بخدا که ایشانرا حشر نکنند بر قدمها یعنی پیاده بلکه محشور کردند بر بالای
شتران که پالانهای ایشان از در باشد و بر بالای اسبهای نجیب که زینهای آنها از یاقوت بوده باشد
سوار شده آنچنان ایشانرا به بهشت در آورند و اگر خواهند طیران کرده بر موضع خود نشینند و صالح
بن محمد از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که من از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود یا علی چون مؤمنان از موقف حساب باز گردند ملائکه باستقبال
ایشان آیند با شترانی که پالانهای ایشان از در باشد و مهارشان از زبرجد و بر هر یکی
حلها افکنده باشد که قیمت هر یک از ان از همه دنیا بیشتر باشد هر مؤمنی حله از ان بپوشد و بر هر یکی
نشینند و مرکبهای ایشان روی به بهشت آورند چون به بهشت رسند رضوان با تابعان خود باستقبال
بیرون آیند و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ
إِلَىٰ جَهَنَّمَ و برانند مجرمانرا بسوی جهنم چنانکه بهایم را رانند وِرْدًا در حالتی که تشنگان باشند

یعنی ایشان را پیاده و تشنه به دوزخ کشیم لا یملکون و مالک نباشند و نتوانند هیچ کدام از مردمان
الشفاعة در خواست هیچ شفیع مر ایشان را الا من اتخذ مگر کسی که فرا گرفته باشد عند
الرحمن نزد خدای تعالی عهدا عهدی و پیمانی برای شفاعت که آن ایمان و عمل صالح است
چه اهلیت شفاعت موقوفست بآن و یا هیچ کس نتواند که شفیع شخصی شود مگر که از خدای که دستوری
یافته باشد از عبد الله مسعود منقولست که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که صحابه
خود را میگفت که آیا نمی توانید هیچ کدام از شما که فرا گیرد و هر بامداد و شبانگاه از نزد خدای
تعالی عهدی گفتند چگونه یا رسول الله فرمود باین طریق که هر صبح و شام که اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم انی عهدت الیک فی الدنیا وانی
اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک
وان الساعة آتیة لا ریب فیها وانک تبعث من فی القبور وان الجنة
حق وان النار حق وان البعث حق والحساب حق والقدر والمیزان حق وان
الدین کما وصفت وان الاسلام کما شرعت وان القول کما حدثت وان
القرآن کما انزلت وانک انت الله الملک الحق المبین جزی الله عنا محمدا خیر
الجزاء وحیی محمدا وآله بالسلام اللهم یا عدتی عند کربتی ویا صاحبی عند شدتی
ویا ولی نعمتی ویا الهی واله آبائی لا تکلنی الی نفسی طرفة عین فانک ان تکلنی
الی نفسی اقرب من البشر وابعد من الجن والانس فی القبر وحشتی واجعل لی
عهدا یوم القاک منشورا چون این کلمات بخوانید هر بامداد و شبانگاه هر آینه فرا گیرند
از نزد خدای تعالی عهدی پس ملائکه بر آن مهر نهند و در زیر عرش بگذارند و چون روز قیامت
شود منادی ندا کند که آیا کجایند آنانکه مر ایشان را نزد خدای تعالی عهدیست تا ایشان را به بهشت درآرند
پس این عهدنامه را بدست ایشان دهند و آن را بخوانند و بدانند که عهد خدایست که فرمود که الا
من اتخذ عند الرحمن عهدا پس ایشان را به بهشت برند بهمین عهدنامه و حضرت ابی عبد الله علیه السلام

از آبای کرام خود نقل کرده تا به پیغمبر صلی الله علیه و آله و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که این
عهدنامه را من از پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم فرا گرفته ام و آنحضرت از جبرئیل علیه السلام وقالوا و گفتند کفار
بنو ملیح و یهود و نصاری که اتخذ الرحمن ولدا فرا گرفته است خدا فرزندی را یعنی ملائکه و عیسی و عزیر را
بفرزندی گرفته پس ای محمد در جواب ایشان بگوی لقد جئتم بدرستی که آمدید شما ای کافران جاهل
شیئا ادا چیزی بغایت زشت یعنی ناخوش و بی ادبانه که تکاد السموات نزدیک شد که آسمانها
یتفطرن شکافته شوند منه از عظمت این سخن وتنشق الارض و باز شکافته شود زمین
وتخر الجبال و بیفتند کوهها و شکسته شوند هدا شکستنی یعنی پاره پاره کردند ان دعوا — سورهٔ مریم
از جهت آنکه خواندند للرحمن ولدا مر خدای را فرزندی یعنی ولد را باو اسناد کردند و از ابن عباس
و ابی بن کعب مرویست که چون کفار این کلمه بگفتند آسمان و زمین و کوهها و جمله آفریدها بغیر از جن و انس
از آن ترسیدند و فرشتگان از آن بغضب آمدند و دوزخ بفریاد آمد وما ینبغی و نسزد و سزاوار
نباشد للرحمن مر خدای را ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد فرزندی چه این قسم از محالاتست و از
دایرهٔ امکان بیرون زیرا که آن ولادتی است که معروفست و شبهه در استحالهٔ آن نیست و یا تبنی است
و آن نمی باشد مگر در آنجا از جنس مستغنی باشد و قدیم و حق تعالی از جنسیت آن منزه است بعد از آن
تصریح باین مدعا میفرماید که ان کل من فی السموات والارض نیست همه که در آسمانها و زمین است
از ملائکه و جن و انس و غیر آن الا آتی الرحمن مگر که آینده است در قیامت بسوی جزای رحمن عبدا
در حالتی که بنده باشد یعنی مگر مملوک او سبحانه باشد و بطریق عبودیت و انقیاد مذلت و خضوع
با و رجوع نماید پس همه مملوک و محکوم و مربوب وی باشند و هیچ معبودی غیر از او نباشد
و مقر و معترف باشد بعبودیت و بندگی و رسولی چیزی نکند که کفار نسبت باو میدهند از الوهیت
و معبودیت غیر او لقد احصیهم و بتحقیق که او سبحانه حصر کرده همه ایشان را یعنی علم او بجمیع
آنها احاطه کرده بحیثیتی که هیچ فردی از افراد مکونات نیست که از تحت علم او بیرون باشد وعدهم
و شمرده است اشخاص و افعال و اقوال و اعداد ایشان را عدا شمردنی پس هیچ چیز از اقوال و افعال و اعداد

ایشان برو مخفی باشد وَكُلُّهُمْ و همه ایشان آتِيهِ آیند کاشند بوی یعنی رسند کان بجزای وی در
موقف حساب يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فَرْدًا در حالتی که تنها باشند بی اتباع و انصار
پس هیچ شیء از مخلوقات هم جنس او نباشد تا او ولد گیرد و هیچ چیز مناسب او نبود و نباشد
تا او را شریک خود کرداند بعد از آن در بیان حالات اهل ایمان میفرماید إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته
سَيَجْعَلُ لَهُمُ زود باشد که بگرداند یعنی احداث کند برای ایشان الرَّحْمَٰنُ خداوند بخشاینده
وُدًّا دوستی در دلهای مردمان یعنی محبت و مودت ایشان را در دلها افکند بی اسباب
وسایط و آن از مؤاسات و صداقت بلکه محض اختراع باشد از جانب احدیت ابتداء
و این کرامتی است مخصوص باولیاء که حق تعالی ایشان را بآن اختصاص فرموده بجهة اکرام آنها
همچنانکه ترس را در دلهای دشمنان افکند بجهة اظهار قهاریت و غالبیت خود و ابو حمزه
در تفسیر خود آورده که ابو جعفر علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را
علیه السلام امر کرد که یا علی دعا کن که بار خدایا از برای من عهدی نزد خود پیدا کن و اجعل لی
برای من محبت و مودت را در دلهای مؤمنان پس امیر المؤمنین علیه السلام این
دعا فرمود حق تعالی این آیه فرستاد این روایت از ابن عباس و از جابر بن عبدالله و براء بن
عازب نیز مروی است و از اینجاست که هیچ مؤمن نیست مگر آنکه دل او مملوست از محبت
و مودت آنحضرت و گویند مراد محبت مؤمنانست با یکدیگر زیرا که خدای تعالی محبت
و الفت جمیع اهل ایمان را در دلهای صالحان نهاده و در حدیث آمده که هیچ بنده دل
خود را متوجه بخدا نسازد مگر او سبحانه دلهای جمیع اهل ایمان را بجانب او مایل سازد
و عطوفت و رأفت همه را روزی او کرداند تا همه کس او را دوست داشته باشند و ربیع ابن
انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق تعالی چون مؤمنی را دوست دارد جبرئیل را
گوید که من فلان بنده را دوست دارم تو هم او را دوست دار پس جبرئیل او را دوست دارد

پس

پس جمیع اهل آسمان او را دوست دارند و منادی ندا کند در میان اهل آسمان که ای ساکنان
اهل آسمان بدانید که حق تعالی فلان بنده را دوست دارد شما نیز دوست دارید پس جمیع
اهل آسمان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کند در زمین تا اهل زمین نیز
دوست دارند او را و بعضی گویند مراد از آیه آنست که حق تعالی محبت اهل ایمان را در دلهای
مخالفان و دشمنان اهل دین افکنده که تا دین اسلام را قبول کنند یا در آخرت محبت را
در قلوب جمیع مؤمنان افکند و حقد و غل را از دل ایشان محو کند تا همه یکدیگر را
دوست داشته باشند چون مانند محبت والد نسبت بولد و مؤید قول اول است در روایت سوره مریم
صحیح که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که اگر شمشیر خود را بر بینی مؤمن زنم تا که مرا دشمن گیرد
هرگز دشمن من نشود و اگر همه دنیا را با جمیع آنچه در دست منافق اضافت کنم تا که دوست من
شود هرگز دوستی نکند با من و این بجهة آنست که حکم الهی تعلق گرفته و بزبان حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله نیز جاری گشته که یا علی هیچ مؤمنی ترا دشمن ندارد و هیچ منافقی ترا دوست نگیرد و بعد
از آن حبیب خود را امر میفرماید که تبلیغ کند برهان این آیه بتو منزل شده و ایشان را بآن بشارت
ده و بیم کن فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که آسان کردانیم آنرا بِلِسَانِكَ بزبان تو که آن
لغت عربست یعنی بر الحان آسانی تو انزال کردانیدیم بلغت تو لِتُبَشِّرَ بِهِ تا مژده دهی بآن
الْمُتَّقِينَ پرهیزکاران را که از شرک و عصیان اجتناب نموده اند و براه ایمان در آمده اند
وَتُنْذِرَ بِهِ و بیم کنی بآن قَوْمًا لُدًّا گروه ستیزه کننده کان را که بجهة فرط خصومت و لجاج
جدل کننده اند مراد اهل مکه اند که در غایت خصومت و عناد و لجاج بوده اند پس در تهدید
کفار مکه میگوید وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا که هلاک کردیم ما قَبْلَهُمْ پیش از اهل مکه مِنْ
قَرْنٍ از اهل یک زمانی از قرون قومی یعنی در هر قرنی از منکران را هلاک کردانیدیم هَلْ
تُحِسُّ هیچ می یابی و می بینی مِنْهُمْ از آن هلاک شدگان مِنْ أَحَدٍ یکی را أَوْ تَسْمَعُ
لَهُمْ یا میشنوی مر ایشان را رِكْزًا آواز پوشیده یعنی چون عذاب بر ایشان فرود آمد

همه هلاک شدند نه از ایشان شخصی مانده که کسی او را ببیند و نه آوازی کسی که بشنود بلکه موکل قهر
الهی با هیچ کدام در نساخته و همه را بدست بلا و فنا در دام هلاکت و در کنج خمول و نسیان انداخته
بر وجهی که گویا هرگز نبوده اند یا آنکه ایشان بمال و منال و وعده و وعید و خدم و حشم از اهل مکه
بمراتب در پیش بوده اند و خصومت ایشان بیش پس چون حال ایشان باین طریق بود پس مآل
اینها نیز چنان خواهد بود ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که هرکه
این سوره بخواند حق تعالی ثواب مهاجر و انصار در قیامت باو عطا فرماید و ابو هریره از آن
حضرت نقل کرده که خدای تعالی سوره طه و یس را قراءت کرد پیش از خلق آدم بدو هزار سال
و چون ملائکه او را از سبحانه استماع کردند گفتند خوشا امتی که این هر دو سوره بایشان نازل شود
و خوشا سینه ای که حامل آنها باشد و خوشا زبانهای که بآنها تکلم کند و حسن بصری نیز از آن حضرت
روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که اهل بهشت از قرآن تلاوت نکنند مگر سوره
طه و یس و اسحق بن عمار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که ترک مکنید قراءت طه
و یس را بدرستی که حق تعالی دوست میدارد این دو سوره را و هرکه قراءت آنها کند و بدان مداومت نماید
نامه اعمال او را در روز قیامت بدست راست او دهند و آنچه در حین اسلام از او
صادر شده باشد محاسبه ننمایند روز قیامت چندان ثواب بدو دهند که تا آن خشنود گردد

سورة طه مائة و خمس و ثلاثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

طه اسم این سوره است یا اسم قرآن یا اسمی از اسمهای الهی یا مفتاح طاهر و هادی و یا
اسمی است از اسمهای خاتم الانبیاء ص چنانچه مزمل و مدثر حرف ندا محذوف یعنی یا طه
یا اشاره است بر وصف آنحضرت که طالبست و هادی یعنی ای طالب شفاعت و هادی شریعت
یا طاهر از ذنوب و عیوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طاهر بطهارت دل و
هادی بهدایت او و به قرب حق یا طالب شفاعت و هادی بشریعت و در تبیان گفته که طا

قسم است

قسم است بطول و هدایت الهی و یا بطینت پاک و همت عالی نهمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که طه
سوگندیست بطهارت اهل البیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله لقوله و یطهرکم
تطهیرا و گویند که اشارتست بطوبی و هاویه که حق تعالی باین هر دو سوره سوگند یاد کرده
و بروایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که معناه طوبی لمن مر علی الطریق هدی
السوی یعنی خوشا حال کسی که راه راست رفت و در زاد المسیر آورده که طا طیبه است
که مکه است و ها مدینه و حق تعالی باین هر دو حرم محترم قسم یاد کرده و در بعض تفاسیر آمده
که طا بحساب جمل نه است و ها پنج که مجموع چهارده باشد و ماه در شب چهاردهم بمرتبه بدریت
پس معنی آنست که ای ماه شب چهارده و بدر اشاره است بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت
و نزد بعض از علمای ما اشاره است بعدد ائمه اثنی عشر و حضرت رسالت و فاطمه صلوات الله علیهم که
هادی صراط المستقیم اند و گویند که طا در اصل طاء بوده است که امر است از وطا یطا و ها
راجع است بارض و همزه بجهة خفت مبدل که با الف گشته یعنی ای محمد ص بنه هر دو قدم خود را
بر زمین در وقت ادای نماز و صورت این حال برین وجه بود که در اول اسلام چون آنحضرت
در شب بنماز تهجد برخواستی و بر یک پای ایستادی که ریاضت او بیشتر شود و سبب زیادتی
مثوبت او شود و مزیت مراتب قرب آنحضرت بحضرت عزت و بدین سبب پشت پای مبارکش
ورم کرده حق تعالی این سوره را فرستاد و امر کرد او را که طه یعنی ای بشر یعنی بنه هر دو کف پای
خود را بر زمین و بروایت ابن عباس طه بلغت اهل حبشه بمعنی رجل است یعنی ای مرد و مرویست
که چون ابو جهل و نضر بن حارث و امثال ایشان عبادت آنحضرت را بدیدند و کثرت ریاضت
و مشقت او را مشاهده کردند گفتند که شقی محمد بربه یعنی محمد ص محروم و بی بهره و بدبخت گشت
به پروردگار خود و بسبب ترک دین ما خود را در رنج انداخته و طعنه میزدند که قرآن بر
محمد ص فرود نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیه آمد که طه یعنی ای مرد که

که هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی ننهاد ما أنزلنا نفرستادیم ما علیک القرآن لتشقی
بر تو قرآن را تا در رنج افتی و بسبب آن شب خواب نکنی بجهة قیام در نماز و الم و ورم بپای مبارکت
رسد و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وآله در شب یکپای بر داشتی بجهة زیادتی تکلیف
و مشقت حق تعالی این آیه فرستاد و این تعب و مشقت از و برداشت و مغیره روایت کرده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله چندان بهر دو پای ایستاد که هر دو پای او ورم کرد ویرا گفتند یا رسول الله حق تعالی
ترا آمرزیده است این همه رنج بر خود چرا می نهی و این همه تعب چرا میکشی فرمود آیا خدایرا شکر نکویم و بنده
شاکر او نباشم حق تعالی این آیه فرستاد و تخفیف مشقت او فرمود و نزد بعضی تعب آنحضرت بجهة فرط
تأسف او بود بر کفر قریش و عناد ایشان یعنی ما انزال القرآن نکردیم بر تو تا در رنج و تعب افتی بجهة
کثرت تأسف و اندوه خوردن تو بر شدت کفر قریش و عناد و تکذیب نمودن ایشان قرآنرا الا
تذکرة لیکن فرستادیم آنرا بر تو بجهة پند دادن تو لمن یخشی مر آنکس را که بترسد یعنی در دل
او خوف و رقت باشد تا بر بیم کردن تو متأثر گردد و فرو فرستاده شده است قرآن بر تو تنزیلا
فرو فرستادنی ممن خلق الارض از جانب خدای که بیافرید زمین را والسموات العلی و
آسمانهای بلند را و آنکس الرحمن خداوند بسیار بخشایش است علی العرش استوی بر عرش
مستولی است یعنی عرش با این عظمت مخلوق اوست و در تحت امر او له ما فی السموات
مر اوراست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از موجودات
المخترعات سفلیه وما بینهما و آنچه در میان هر دو است از اصناف ملائکه و طبقات ناری
و هوای و غیر آن وما تحت الثری و آنچه در زیر طبقات خاکیست و آن موضعی است که صخره
صما بر بالای اوست و صخره در زمین هفتم است و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر آورده
که وهب بن منبه از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که هفت زمین بر دوش فرشته ایست و هر دو
قدم او بر صخره است و صخره بر شاخ گاوی از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی و ثبوت ماهی بر
بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجاب ظلمت و حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین

تا ثری بیش نرسد و ما تحت ثری جز خداوند نداند و از ابن عباس مرویست که زمین بر پشت ماهیست
و ماهی بر روی آب و هر دو طرف ماهی که سر و دنبال اوست در زیر عرش بهم رسیده و شکم ماهی در
زیر دریا بر سنگی است سبز که سبزی آسمان از آنست و آن سنگ بر گاویست و پایهای آن گاو
بر ثری و زیر ثری را بغیر از حق تعالی جل جلاله نداند و آن گاو دهن باز کرده و در وقت قیام
قیامت همه دریاها یکی شود همه آب آن دریاها در شکم آن گاو رود و دریاها خشک گردد حاصل
که حق تعالی مالک جمیع مکونات است و مدبر همه ممکنات پس آیات مذکوره دالند بر کمال قدرت
و ارادت او سبحانه بعد از اثبات قدرت خود در بیان خود میفرماید وان تجهر بالقول
و اگر آشکارا کنی سخن را و آواز بلند گردانی فانه یعلم السر پس بدرستی که او میداند پوشیده را
سوره طه
واخفی و آنچه پوشیده تر است از آن پوشیده یعنی مبالغه منمای در رفع صوت بذکر
دعا زیرا که اگر چه جهر او را بخوانی یا بسر او میداند سر ترا و پوشیده تر از سر آن است که بنده
آنرا میکند و میداند واخفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد و یا سر آنست که با کسی راز گوئید
به پنهانی واخفی آنکه در دل خود نهان دارند یا سر در موجودات هست واخفی در معدومات
و از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که سر آنست که اخفای آن کنی
در نفس خود واخفی آنچه در خاطر تو خطور نکند حاصل که میفرماید که اگر آشکارا سازی ذکر جهر
خدا را و خواندن او را بدانکه او داناست و بینا و اگر مخفی داری عالم است از جهر تو میداند
سر را و آنچه اخفا از آنست و بعد از آن بیان استجماع صفات الوهیت خود و ذکر تفرد خود
مینماید بآن صفات و توحید او بآن سمات و میفرماید الله خدای بحق لا اله الا هو
نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش مگر او سبحانه که مستجمع صفات مذکوره است له الاسماء
الحسنی مر اوراست نامهای نیکو با صفتهای پسندیده حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام
از آبای کرام خود صلوات الله علیهم نقل میفرماید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من از
حضرت رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود که حق تعالی را نود و نه نام مشهور است هر که آنها را

بشمرد البته دربهشت داخل شود ومعنی حدیث بآن راجع است که هرکه خدایرا بوحدانیت بستاید
وبآن تصدیق کند واسمهای مذکوره را بقصد تعظیم واجلال او بر زبان راند دربهشت
داخل شود وشبهه نیست که این مشروط است بولایت امیر المؤمنین حضرت علی علیه الصلوة والسلام
وسایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وحدیث مشهود حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ
مَعَهَا سَیِّئَةٌ وَبُغْضُهُ سَیِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ مصرح است باین ونیز از حضرت
امام رضا علیه السلام مرویست که حق تعالی فرمود که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ حصن منست وهرکه در حصن
من درآید از عذاب من ایمن شود یکی از مجلس برخاست وگفت بنابرین هرکه در جمیع عمر خود
یکبار قایل این کلمه شود از عذاب خدای ایمن گردد آن حضرت فرمود که بِشُرُوطِهَا وَشُرُوطِهَا
وَاَنَا مِنْ شُرُوطِهَا یعنی سه بار تکرار فرمود که این مشروط است بشرطی چند ومحبت من واهل البیت
از جمله شرطهای آنست بعد از آن حق تعالی قصه موسی علیه السلام را که متضمن تحمل مشقت وریاضت
وتکالیف رسالتست از برای حضرت رسالت وخاتم الانبیاء بیان میکند تا در تحمل شداید
وانواع ریاضت در تبلیغ رسالت با او اقتدا نماید پس میفرماید وَهَلْ اَتٰيكَ حَدِيثُ مُوسٰى
وآیا آمده است بتو خبر موسی عمران استفهام از برای تقریر کلام است یعنی که آمد بتو حدیث
موسی وآن اینست اِذْ رَاٰ نَارًا چون دید موسی آتش را مراد آتش طور است وآن وقتی
بود که از شعیب پیغمبر علیه السلام دستوری طلبید که بمصر رود ومادر وبرادر خود را ببیند شعیب
اجازت اورا داده واهل اورا با جمعی از رفقا روان کرد صفورا که دختر حضرت شعیب
بود زن او بود بردرازگوشی سوار کرده پیش قافله میرفت تا نظر اهل قافله با وی نیفتد ودر
شب جمعه که هوا سرد بود ومظلم وبرف می بارید راه گم کردند چون نزدیک بوادی ایمن رسیدند
صفورا که زن حضرت موسی بود درد وضع حمل بدید آمد وبآتش محتاج شد موسی علیه السلام
چندانکه سعی فرمود از سنگ وآهن آتش بیرون نمی آمد موسی در غضب شده آتش زنه را
از دست بینداخت آن سنگ وآهن باواز آمدند که ای موسی ما مأمور امر خدا ونیم وبا

حکم

حکم شده که امشب آتش ندهیم وهر آتشی که در عالم است امشب فروزان نده ازین موسی علیه السلام
دراین امر متحیر فرو ماند که ناگاه آتشی از دور دید فَقَالَ پس گفت لِاَهْلِهِ امْكُثُوا مر
اهل عیال خود را که درنگ کنید در همین موضع که اِنِّیٓ اٰنَسْتُ نَارًا بدرستیکه من دیدم بی
شبهه آتشی که مانوس ومرغوب بود لَعَلِّیٓ اٰتِيكُمْ شاید که بیاورم برای شما مِنْهَا از آن
آتش قدری بِقَبَسٍ شعله در سر چوبی ویا فتیله گرفته بیاورم اَوْ اَجِدُ عَلَى النَّارِ یا شاید
که بیابم بر سر آن آتش هُدًى راه نمای که ما را بجاده رساند چه غالب آنست که کسی نزد آن
خواهد بود پس کسان خود را آنجا بگذاشت وبجانب آتش روان شد فَلَمَّآ اَتٰيهَا پس آن
هنگام که بیامد بآن آتش هیچکس ندید ومتحیر شده واز دیدن آتش وسبزی درخت متعجب بود سوره طه
که ناگاه نُودِیَ یٰمُوسٰى ندا کرده شد که ای موسی اِنِّیٓ اَنَا رَبُّكَ بدرستیکه منم پروردگار
تو یعنی شک مکن ومتیقن شو بلکه من آفریدگار توام بحق آورده اند که چون موسی ندا شنید
که یا موسی با خود گفت که آیا گوینده این سخن چه کس باشد که مکتوبی او آواز آمد اِنِّیٓ اَنَا رَبُّكَ
منم آفریدگار تو شیطان بوسوسه وی در آمد که شاید این کلام ابلیس باشد موسی گفت که من می دانم
که این کلام خداست چه آواز را از جمیع جهات می شنوم مرویست که چون موسی نزدیک شجره رسید
درخت سبز دید که از زیر تا بر آن آتش سفید برافروخته وآواز ملائکه شنید که زبان
بتسبیح او گشوده بودند ونوری عظیم از آنجا باسمان تتق بسته که سبزی درخت آتش را می
نشاند ونه آتش سبزی درخت را می سوخت موسی علیه السلام چون این بدید بیهوش شد حق تعالی
دل او را قوی گردانید تا از مشاهده عجایب وغرایب بی تاب نشود بعد از آن ندا رسید که
ای موسی چون بدین موضع رسیده فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ بیرون کن از پای خود نعلین خود را
تا قدم ترا ارض مقدس مس کند وبرکت آن بپای تو رسد محققان گفته اند که این تعلیم
طریق تواضع وادبست که بربساط ملوک با نعلین نتوان رفت اِنَّكَ بدرستیکه تو رسیده
بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه که طوی نام اوست واهل اشارت گفته اند که

که مرا از این امر آنست که فکر دنیا و آخرت را از دل خود بیرون کن و یاد دل خود را از فکر اهل
و ولد فارغ گردان چون موسی علیه السلم خلع نعلین نمود و پا برهنه قدم خود در آن وادی مستقر
ساخت باز با و ندا آمد که **وَأَنَا اخْتَرْتُكَ** و من برگزیدم ترا ای موسی از برای نبوت
فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ پس گوش فرا دار مر آنچیزی را که وحی کرده میشود بر تو و آن وحی اینست که
إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای بحق **لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا** که نیست خدای بحق بجز از من
فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ** و بپای دار نماز را **لِذِكْرِي**
برای یاد کردن من یعنی تا آنکه یاد کنی مرا در آنچه ذکر من در آنست که مرا یاد کنند و مرا
پرستند و نماز برای من گذارند و بعد از ان اخبار میفرماید موسی را علیه السلم با آمدن قیامت
بقوله **إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ** بدرستی که ساعت رستخیز آینده است و لامحال واقع شدنی
أَكَادُ أُخْفِيهَا می خواهم که پنهان دارم وقت آنرا از بندگان و یا نزدیک است
که اخفای قیامت کنم و نگویم که آینده است یعنی اگر نه اخبار با تیان آن متضمن لطفست
من خبر بآن نمی دادم که بدانکه قیامت البته آینده است **لِتُجْزَىٰ** تا پاداش داده شود و یا نزدیک است
که آنرا ظاهر سازم تا جزا داده شود **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ** هر نفسی را با آنچه می شتابد از عملهای نیک
و بد **فَلَا يَصُدَّنَّكَ** پس باید که باز ندارد **عَنْهَا** از ایمان بقیامت و تصدیق با آمدن آن
مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا آنکس که نمی گرود بوقوع آن **وَاتَّبَعَ هَوَاهُ** و پیروی کرده است آرزوی
نفس خود را و میل او بلذات خسیسه دنیویه و بجهة آن از امر آخرت باز مانده یعنی منع این
کس از راه مرو **فَتَرْدَىٰ** که هلاک شوی مراد آنست که باید تو بکثرت اعداد اموال و
تنعم ایشان از راه نروی و تابع هوای نفس نشوی و بجهة آن در رسوخ و صلبیت تو بعث
وجرا فتور و قصور راه نیابد چه اهل انکار چه بکثرت و فور موسوم اند اما همت ایشان
پیروی نفس است نه برهان و تو پیر و کریم خطاب با موسی است اما مراد امت وی اند زیرا
که انبیای اولین و آخرین صلبیت ایشان در اصول دینویه معصوم اند و محفوظ و بعد از آن

تمهید

تمهید مقدمه مینماید بر دادن معجزه او را و باین خطاب مخاطب میسازد که **وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ**
يَا مُوسَىٰ چیست آنکه بدست راست تست ای موسی یعنی حاضر باش تا از ان عجایب مشاهده کنی
قَالَ گفت موسی ع در جواب **هِيَ عَصَايَ** این عصای منست و آن عصا از چوب بود از درخت مورد
بهشت بود و طول آن ده گز بوده بقد موسی و سر او دو شاخ بود و در زیر او سنان نشانده بود
و نامش علیق بود و از آدم علیه السلم میراث بشعیب رسیده بود و از و بموسی علیه السلم انتقال
یافته و بعد ازان بجهة تعداد نعم ربانی که حق سبحانه و تعالی از برای وی در و تعبیه کرده بود
فرمود که **أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا** تکیه میکنم بران عصا چون مانده میشوم در راه رفتن یا در وقتی
که در سر رمه می باشم که میچرند **وَأَهُشُّ** و فرو میریزم برگ از درخت **بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي** با آن عصا — سوره طه
برای گوسفندان خود **وَلِيَ فِيهَا** و مرا در آن عصا **مَآرِبُ أُخْرَىٰ** حاجتهای دیگر هست از
ابن عباس مرویست که منافع دیگر از ان عصا آن بود که در راه با موسی سخن گفتی و انیس وی بودی
و از سباع و هوام و پراکنده داشتی و در خواب و بیداری با دشمن او حرب کردی و چون در خواب بودی
محافظت رمه او کردی و معارض سباع شدی و بر چاهی که رسیدی تنه او ریسمان گشتی بقدر درازی
چاه و پرده و سر او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار شدی و هر میوه که مرغوب
موسی ع بودی از و بدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و در وقت مسافرت
راه و متاع خود را بران نهادی و بر دوش افکندی و چون بیمار شدی بر دوش او نشستی و در زیر
او چون اسب راهوار رفتی و اگر طعام خواستی عصا بر زمین زدی و آنچه آرزوی طبع او بودی
از و بدید آمدی القصه چون موسی علیه السلم بر تفصیل و اجمال ذکر مناسب عصا کرد **قَالَ**
گفت حق تعالی با و که **أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ** بیفکن او را ای موسی حضرت موسی علیه السلم گمان برد که او را
همچو نعلین دور میباید افکند **فَأَلْقَاهَا** پس بیفکند او را از قفای خود فی الحال آواز مهیب
عظیم بگوش او رسید باز نگریست **فَإِذَا هِيَ** پس آنجا آن عصا **حَيَّةٌ تَسْعَىٰ** ماری بود
که می شتافت بهمه جانب آورده اند که اول ماری بود بجثه عصا بود بعد از ان بتدریج